

اشتباهات گذشته خود، آماده نبرد با رژیم خونخوار اموی گردید.

در این گیرودار عبدالله بن زبیر که از مردم حجاز برای خود بیعت گرفته بود و اخیراً مردم کوفه و بصره نیز دست بیعت به او داده بودند<sup>۱</sup>، برادرش مصعب را به استانداری کوفه نصب نمود و مختار را که قبلاً از مردم کوفه بیعت گرفته بود، عزل کرد<sup>۲</sup>.

عبدالله بن زبیر، پیش از این درگیری نیز از مختار خوشنود نبود، زیرا به هنگام تحویل گرفتن استانداری کوفه، با عبدالله بن مطیع، از هواخواهان عبدالله بن زبیر درگیر شده بود.

هنگامی که مختار از عزل خود و نصب مصعب به استانداری کوفه و بصره آگاه شد با سرشناسهای شیعیان تماس گرفت، و به خانه‌های بنی هاشم رفته، به گفتگو پرداخت و آنها را به خونخواهی امام حسین (ع) تشویق کرد<sup>۳</sup>. اینجا بود که مختار رسماً وارد صحنه سیاست شد، و رو در روی عبدالله بن زبیر ایستاد.

شیعیان که همه از شهادت امام حسین به شدت متأثر بودند دعوت او را لبیک گفتند<sup>۴</sup>. مختار با دستگیری شیعیان بر کوفه چیره شد، آنگاه نامه‌ای به عبداللهد بن زبیر نوشت که اگر آنچه را که من از بیت المال خرج کرده ام تجویز کنی، من در اطاعت تو خواهم کوشید<sup>۵</sup>. پسر زبیر خواسته مختار را رد کرد و مختار او را از خلافت خلع کرد.

دعوت مختار بر اساس دفاع از حریم اهل بیت و اعلان توبه و ندامت از تنها گذاشتن امام حسین در برابر امویها استوار بود. بدین سبب گروه او به نام توابعین شناخته شدند. مختار اعلام کرد که اساس دعوت بر حمایت از اهل بیت و بیعت با محمد حنیفه برادر کوچک امام حسین و پرچمدار لشکر امیرموءمان در جنگ جمل، استوار است<sup>۶</sup>. اما در مورد محمد حنیفه، ابن قتیبه می‌نویسد: پس از صلح امام حسن با معاویه، برخی از شیعیان مکه، مدینه، یمن و بصره پنهانی با محمد حنیفه بیعت کردند و از او خواستند که زکاتهای آنها را بپذیرد و برای به دست آوردن خلافت تلاش کند<sup>۷</sup> و لذا به نظر می‌رسد که مختار از

این رویدادها آگاه بود و به همین سبب با او بیعت کرده بود، و به دلیل توجه مردم به او و نفوذ گفتارش در دل مردم، مختار به او نامه می‌نوشت و از او درخواست می‌کرد که رهسپار کوفه شود و از مردم بیعت بگیرد<sup>۱</sup>. در آن روزها جناب محمد حنیفه در مدینه بود، و از کارهای مختار آگاه می‌شد و احياناً او را تأیید می‌کرد. در مورد اینکه محمد حنیفه تا چه حد کارهای مختار را تأیید می‌کرده، در منابع تاریخی به اختلاف سخن رفته است:

بلادزی معتقد است که جناب محمد حنیفه حرکت مختار را کاملاً تأیید می‌کرد و هنگامی که از او در مورد این جنبش سؤال می‌شد، موافقت خود را اعلام می‌کرد. چنانکه گروهی از بزرگان شیعه به خدمتش شرفیاب شده عرض کردند: "خداوند همه فضیلت‌ها را به شما اهل بیت ارزانی فرموده است. شما را از خاندان رسالت قرار داده است. آنگاه شما در سوگ امام حسین (ع) به عزا نشستید. اینک مختار به نام شما به خونخواهی امام حسین برخاسته است. ما تابع فرمان شما هستیم، آنچه نظر شماست امر کنید ما نیز اطاعت می‌کنیم".

محمد حنیفه در پاسخ فرمود: همه فضیلت‌ها از آن خداست، به هر کس بخواهد عطا فرماید. اما آنچه مختار شما را به سوی آن فرامی‌خواند، به خدا سوگند، من می‌خواهم که خداوند به وسیله هر کس که بخواهد ما را یاری دهد و انتقام ما را از دشمنان ما بگیرد<sup>۲</sup>. آنها برخاستند و این تعبیر را دلیل تأیید و رخصت محمد حنیفه پنداشتند<sup>۳</sup>.

یعقوبی نیز معتقد است که محمد حنیفه مختار را در این حرکت تأیید و تشویق می‌کرد و هنگامی که از او در این باره می‌پرسیدند، می‌فرمود: ما چقدر علاقمندیم که مردی قیام کند و انتقام ما را از دشمنانمان بگیرد؛ غاصبان حق ما را بکشد و حق را به صاحب‌حق بازگرداند<sup>۴</sup>.

ولی برعکس نظر آنها ابن عبدربه معتقد است که محمد حنیفه به هیچوجه مختار را تأیید نمی‌کرد، بلکه او را دروغگو می‌خواند. سپس نقل می‌کند که مختار نامه‌ای به پسر زبیر می‌نویسد و به حامل نامه می‌گوید: نامه‌ام را به پسر زبیر تسلیم کن، سپس به نزد

۱- ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۱۹۹

۲- انساب الاشراف ج ۵ ص ۲۲۱

۳- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۰۸

۱- الامامه والسیاسه ج ۲ ص ۲۰

۲- انساب الاشراف ج ۵ ص ۲۷۲

۳- الاخبار الطوال ص ۲۸۸

۴- البدء والتاریخ ج ۶ ص ۱۹

۵- انساب الاشراف ج ۵ ص ۲۷۲

۶- سرا لسلسله العلویه ص ۸۱

۷- الامامه والسیاسه ج ۲ ص ۱۳۱

مهدی\* رفته از من ابلاغ سلام کرده بگو: ابواسحق (مختار) می‌گوید: من شما را دوست می‌دارم و به اهل بیت شما محبت دارم. سپس اضافه می‌کند که نامه رسان به خدمت جناب محمد حنیفه رسیده پیام او را ابلاغ کرد. محمد حنیفه در پاسخ گفت: "تو دروغ می‌گویی و ابواسحق نیز دروغ می‌گوید!"

مسعودی نیز نظر او را تأیید می‌کند و می‌نویسد که مختار نامه ای به محضر امام زین‌العابدین (ع) نوشت و ابراز کرد که با آن حضرت بیعت می‌کند. امام بیعت او را رد کرد. هنگامی که مختار از امام زین‌العابدین مأیوس شد نامه‌ای به محمد حنیفه نوشت و اظهار بیعت کرد. محمد حنیفه از نقاط ضعف مختار سخن به میان نیاورد.<sup>۲</sup> این رسته نیز او را دروغگو می‌نامد.<sup>۳</sup>

مقدسی هر دو نظر را رد کرده می‌نویسد: عبدالله بن زبیر از محمد حنیفه خواست که با وی بیعت کند. محمد حنیفه امتناع کرد. پسر زبیر او را با یارانش به زندان انداخت.<sup>۴</sup> محمد حنیفه نامه ای از زندان به مختار نوشت حادثه را به او اطلاع داد. هنگامی که نامه او به دست مختار رسید برای اجرای فرمان او دست به قیام زد و این در سال ۶۶ هجری بود.<sup>۵</sup>

اسفراینی نه تنها قیام مختار را مورد تأیید محمد حنیفه نمی‌داند بلکه گامی فراتر نهاده می‌گوید: اقامت محمد حنیفه در مدینه به دلیل ترس او از مختار بود. زیرا می‌ترسید که اگر به کوفه برود مختار او را به قتل برساند.<sup>۶</sup>

پس از نقل آراء گوناگون تاریخ نویسان، به این نتیجه می‌رسیم که داستان قیام مختار در منابع تاریخی با اختلافات فراوان نقل شده است. آنچه مسلم اینست که مختار به نام خونخواهی اهل بیت قیام کرد و مردم را برای حمایت از حریم اهل بیت فراخواند، و هنگامی که کار او در کوفه بالا گرفت و با سلاطین اموی اعلام مخالفت کرد، دستگاه اموی در برابر او واکنشی نشان نداد زیرا می‌دانست که او با پسر زبیر نیز سر مخالفت دارد و بنابراین مخالفت او در برابر پسر زبیر متمرکز شده است.

\* منظور از "مهدی" محمد حنیفه است که به عقیده کیسانیه همان مهدی موعود است که در کوفه "رضوی" غایب است و روزی ظهور کرده جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد "مترجمان"

۱- العقد الفرید ج ۴ ص ۴۰۴

۲- مروج الذهب ج ۳ ص ۸۳

۳- الاعلاق النفیسه ج ۷ ص ۲۱۹

۴- البدء و التاریخ ج ۶ ص ۲۰ و کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۹۷

۵- نهاییه الارب ج ۲۱ ص ۳

۶- التبصیر فی الدین ص ۳۶

مختار پیروان ابراهیم اشتر را که شیعیان حسینی نامیده می‌شدند فرمان داد که در کوچه های مدینه ندای: *یا لثارات الحسین* سرداده، مردم را به خونخواهی امام حسین دعوت کنند!

هنگامی که مختار عمر بن سعد را به خونخواهی امام حسین (ع) به هلاکت رسانید بیش از پیش محبت او در دل شیعیان کوفه جای گرفت.<sup>۱</sup>

اسفراینی می‌نویسد که پیروان عبدالله بن سبا مختار را گول زدند و به او گفتند تو حجت خدا و پیشوای امت اسلامی در این زمان هستی. سپس اضافه می‌کند که بردگان نیز او را یاری کردند زیرا به آنها وعده داده بود که به آنها کمک خواهد کرد.<sup>۲</sup>

به هر حال مختار یاران خود را گرد آورد و با آنها خروج کرد و دعوت خود را ابراز نمود. هنگامی که پسر زبیر از خروج مختار با خبر شد برادرش مصعب را با سپاهی عظیم به سرکردگی مهلب بن ابی صفره ازدی برای نبرد با مختار بسیج کرد. هنگامی که دو سپاه بهم رسیدند جنگ سختی درگرفت، سپاه مختار به محاصره دشمن درآمد و مختار در دارالاماره کوفه دستگیر شد. در این نبرد مختار با شش هزار نفر از یاران خود به قتل رسید.<sup>۳</sup> آنگاه سر مختار به فرمان مصعب به حضور عبدالله بن زبیر ارسال گردید<sup>۴</sup> و بدین سان حرکت مختار با شکست روبرو شد و تا مدت زیادی شیعیان به ضعف و زبونی کشیده شدند و تظاهرات دولت عباسی هیچ حرکت و جنبشی از خود نشان ندادند.

۱- العقد الفرید ج ۴ ص ۴۰۵

۲- مروج الذهب ج ۳ ص ۸۴

۳- التبصیر فی الدین ص ۳۶

۴- التنبییه والاشراف ص ۳۱۲

۵- الامامه والسیاسه ج ۲ ص ۴۲

بخش دوم

www.KetabFarsi.com

## فصل سوم

### آغاز جنبش زیدیه در قرن دوم هجری

جنبش زیدیه، نسبت زید

فرقه زیدیه از نظر سیاسی و مذهبی به جناب زید فرزند امام زین العابدین (ع) منسوب می‌باشند، که در اواخر دولت اموی وارد صحنه سیاست گردید.<sup>۱</sup>

زیدی‌ها چون خود را پیرو جناب زید می‌دانند به خود زیدیه می‌گویند. گاهی نیز به کلیه شیعیانی که در طول سلطنت بنی‌امیه با رژیم اموی درگیر بوده‌اند زیدی گفته شده است، بخصوص بعد از فاجعه کربلا و سیطره بنی‌امیه بر جهان اسلام که هر روز استبدادشان بیشتر، و به ریختن خون بیگناهان حریص‌تر، و برهتک حرمت دین جسورتر، و لبه شمشیرشان بر پیکر شیعیان تیزتر می‌شد. بنی‌امیه بر فراز منبرها بر اهل بیت پیامبر ناسزا گفته، آنها را از همه حقوق خود محروم ساخته، و خویشاوندان خود را بر همه مقدم می‌داشتند.<sup>۲</sup> این سیاستی بود که همه سلاطین اموی آنرا شیوه خود ساخته بودند، به جز عمر بن عبدالعزیز که به همین دلیل او را مسموم ساختند تا دیگر کسی در صدد اجرای روش عادلانه بر نیاید.<sup>۳</sup>

سیاست ظالمانه رژیم، اموی بخصوص بعد از دوران عمر بن عبدالعزیز، موجب شد که هر روز این رژیم ضعیف‌تر و زبون‌تر گردد و توجه مردم به پیشوایان معصوم از اهل بیت پیامبر (ص) بیشتر گردد.<sup>۴</sup>

گذشته از سیاست خصمانه اموی‌ها در مورد اهل بیت، مخالفت آنها با سنت پیامبر نیز موجب تضعیف آنها می‌شد. بطور مثال، بنی‌امیه خلافت را به سلطنت تبدیل کرده،

۱- الزینه، نسخه خطی، برگ ۲۱۶

۲- اشعیه بین الاشارة والمعتزله ص ۷۳

۳- مقدمه فی التاریخ الاقتصادی العربی ص ۳۸

۴- شرح ابن ابی الحدید ج ۵ ص ۷۱ و خلاصه الذهب المسبوك ص ۷۰

۵- الامام زید ص ۴۳

آنرا در میان فرزندان خود به صورت موروثی درآوردند و بدین وسیله گزینش خلیفه را بصورتی درآوردند که هرگز با شیوه اسلامی سازگار نبود و بدین جهت هر روز حجم ناراضیاتی ابعاد تازه ای یافت و امت اسلامی بویژه مردم حجاز و عراق از خاندان بنی‌امیه نفرت پیدا کردند و بسوی بنی‌هاشم روی آورده، تلاشهای پرارجی را برای بازگردانیدن حقوق آنان مبذول داشتند. چنانکه در مورد قیام توابعین بعد از شهادت امام حسین (ع) یادآور شدیم. ولی این حرکت‌ها در زمان برخی از سلاطین اموی چون هشام بن عبدالملک با واکنشهای بسیار شدیدی روبرو می‌شد. هشام از دشمنان قسم خورده اهل بیت بود و در مورد سرکوبی شیعیان و هواداران آنها از هیچ جنایتی دریغ نداشت و با تمام قدرت برای ریشه‌کن ساختن آنها می‌کوشید.<sup>۱</sup>

ابن شهر آشوب می‌نویسد: هنگامی که امام محمد باقر (ع) را از مدینه جلب کرده به دربار هشام در شام آوردند و به اطلاع خلیفه رسانیدند، هشام به حاضران رو کرده گفت اکنون محمد باقر را می‌آورند و من او را به سختی سرزنش می‌کنم، هنگامی که من از سرزنش او ایستادم، شما آغاز کنید و تاملی نتوانید او را توبیخ و سرزنش کنید.<sup>۲</sup>

از همین جمله، عمق کینه و دشمنی هشام با اهل بیت پیامبر (ص) و اینکه از هیچ جنایتی در مورد ایشان دریغ نکرده، روشن می‌شود. به همین دلیل بود که هواداران اهل بیت در زمان او بیش از هر زمامدار دیگری دست به شورش زدند.

بعد از شهادت امام حسین، جناب زید نخستین علوی‌بی بود که دست به نبرد مسلحانه زد و برای نابود ساختن بنی‌امیه کمر همت بست.<sup>۳</sup> حال آنکه پدرش امام زین العابدین پس از شهادت امام حسین در خانه نشسته به انقلاب فکری و فرهنگی همت گماشت.<sup>۴</sup>

#### نسبت زید

جناب زید در خانه دانش و فضیلت دیده به جهان گشود و در دامن تقوی و عبادت تربیت یافت.<sup>۵</sup> پدرش زینت عابدان، سرور زاهدان، فخر الساجدین، زین العابدین، حضرت

۱- همان مدرک ص ۵۷ و ۴۴

۲- مناقب آل ابی طالب ج ۴ ص ۱۸۹

۳- عقاید مظفر ص ۹۵

۴- الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۴۲

3. Shorten Encyclopaedia of Islam (Zaid ia)

علی بن الحسین (ع) می‌باشد<sup>۱</sup> که در عبادت و اطاعت یگانه زمان و نادره دوران بود و در او گفته شده که در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند<sup>۲</sup>. شاید در این تعبیر مبالغه شده باشد ولی آنچه مسلم است اینست که در آن زمان عابدتر از آن حضرت یافت نمی‌شد.

برادر بزرگ زید، حضرت امام محمدباقر نیز همچون پدرش کانون علم و فضیلت و معدن تقوی و عبادت بود<sup>۳</sup>. از این رو، خاندان زید شریفترین خاندان روی زمین در آن روزگار بودند و بسیار طبیعی است که او نیز درچنین کانونی براساس صفات برجسته انسانی و فضایل عالی اسلامی تربیت شده و بر تمام اقربان خود برتری آشکار یابد<sup>۴</sup>. تا جائیکه ابوحنیفه در حق او می‌گوید: در زمان زید من کسی را دانشمندتر از او نیافتم، چرا که هر پرسشی از وی می‌شد به بهترین شکل پاسخ می‌داد<sup>۵</sup>. زید با قرآن کریم بسیار مأنوس بود و همواره به تلاوت قرآن مشغول بود و از این رو به حلیف قرآن\* معروف بود. گفته می‌شود که زید در آغاز جوانی با شنیدن آیاتی از قرآن بیهوش می‌افتاد که گویی روح از بدنش جدا شده است<sup>۶</sup>. برای زید در میان دوست و دشمن منزلتی رفیع بود و طرز رفتار برادرزاده اش امام جعفر صادق (ع) با او، خود نشانه همین منزلت و مقام بود<sup>۸</sup>. گذشته از مقام علمی، از نظر شجاعت و دلاوری نیز سرآمد زمان بود و به همین دلیل بر دولت مقتدر اموی خروج کرد، شمشیر کشید، امر به معروف و نهی از منکر کرده و به خونخواهی امام حسین (ع) برخاست<sup>۹</sup>.

- ۱- حلیه الاولیاء ج ۳ ص ۱۳۳
- ۲- دلائل الامامه ص ۸۴ و ارشاد مفید ص ۲۵۶
- ۳- الوانی بالوفیات ج ۴ ص ۱۰۲
- ۴- الشیعه والحاکمون ص ۱۱۶
- ۵- الاعلام رزکلی ج ۳ ص ۹۸
- \* حلیف: در لغت به معنی ۱- هم عهد، هم سوگند. ۲- یارو دستیار، می‌باشد. (فرهنگ معین) "مترجمان"
- ۶- مقاتل الطالبین ص ۱۳۰ والحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۴۴۲
- ۷- خطط مقریزی ج ۲ ص ۴۳۷ و ج ۷ ص ۴۳۷
- ۸- الامام زید ص ۶۷
- ۹- ارشاد مفید ص ۲۶۸

به نظر می‌رسد که مشوش بودن وضع سیاسی شیعیان، تأثیر عمیقی بر نهضت زید داشته است زیرا هنگامی که وضع آشفته شیعیان و سکوت مرگبار آنها را می‌دید دیگر نمی‌توانست تحمل کند. او می‌خواست که شیعیان را از این رکود و خمودی نجات دهد و آنها را وارد صحنه سیاست کند<sup>۱</sup>. بنابراین علیرغم همه مشکلاتی که در برابر او وجود داشت، او نهضت رهایی بخش خود را در سال ۱۲۲ هـ. علنا آغاز کرد.

## انگیزه قیام زید از نظر شیعه

انگیزه های قیام زید از نظر شیعه اثنی عشری در یک جمله خلاصه می شود و آن مطالبه حقوق از دست رفته آل محمد (ص) آنهم نه برای خود بلکه " برای امام برگزیده آل محمد (ص) می باشد " بطوری که در منابع شیعی بیان شده ، این امام برگزیده جز برادرش امام محمد باقر نبود . البته نه به این معنی که زید از او نام برده باشد بلکه به این معنی که زید مردم را به شخصی که شایسته ترین مردم برای سرپرستی امور است باشد ، دعوت می کرد و چنین شخصی در آن زمان برادر بزرگوارش امام محمد باقر بود .

و بدین سان جنبش زیدیه با حرکت حضرت زید بن علی آغاز گشت . اینک ببینیم منابع مهم شیعه ، انگیزه قیام زید را چگونه ترسیم می کنند : مرحوم کلینی روایت می کند که زید مردی دانشمند و راستگو بود و هرگز بسوی خود دعوت نکرد بلکه به پیشوایی برگزیده ای از آل محمد دعوت می کرد و اگر پیروز می شد قطعا " به وعده خود وفا می کرد " .  
مرحوم شیخ مفید نیز با او هم عقیده است و می فرماید : زید پس از امام باقر در میان برادران خود از نظر دانش و فضیلت ، تقوی و عبادت ، سخاوت و شجاعت از همه برتر بود . وی به خونخواهی امام حسین با شمشیر خروج ، و امر به معروف و نهی از منکر کرد . برخی از شیعیان به امامت او معتقد شده اند ، زیرا او به فرد شایسته آل محمد دعوت می کرد . از این رو گروهی خیال کرده اند که او مردم را بسوی خود دعوت می کرد . در حالی که چنین نبود ، زیرا او می دانست که برادرش امام محمد باقر برای تصدی امور مسلمانان از همه شایسته تر است و پدرش امامت او را در وصیت خود تصریح کرد و او نیز برای بعد از خود امام صادق را تعیین و اعلام فرموده است .<sup>۱</sup>

مرحوم طبرسی معتقد است که زید انتظار داشت که برادرش امام باقر هنگام فرا رسیدن وفاتش او را به جانشینی خود انتخاب کند ، چنانکه محمد حنیفه نیز از برادرش امام حسین چنین انتظاری را داشت ، و پس از مشاهده معجزه های امام زین العابدین به بی اساس بودن انتظار خود پی برد .<sup>۲</sup>

- ۱- روضه کافی ص ۲۱۹
- ۲- ارشاد مفید ص ۲۶۸
- ۳- اجتهاد طبرسی ج ۲ ص ۱۳۴

در اینجا منابع دیگری هست که معتقدند زید بسوی خود دعوت می کرد : ابن طلق می نویسد : زید از بزرگان اهل بیت بود ؛ از نظر علم و تقوی و فضیلت ، منزلتی رفیع داشت و خود را شایسته ترین مردم برای تصدی مقام خلافت می پنداشت و همواره هوای خلافت در سر می پروراند ، و این معنی در رفتار و گفتار او ظاهر ، و در خطوط چهره اش هوید بود . ابوالفدا می نویسد : زید بن علی خروج کرد و مردم را بسوی خود دعوت کرد و گروهی با او بیعت کردند .<sup>۱</sup> اربلی نیز نظر او را پسندیده ، چنین می نویسد : زید بن علی در کوفه خروج کرد و مردم را بسوی خود فراخواند و به دست یوسف ثقیفی به شهادت رسید .<sup>۲</sup> از مطالب ذکر شده چنین نتیجه می شود که : در مورد قیام زید تناقضات فراوانی در منابع تاریخی به چشم می خورد ، ولی همه منابع تاریخی در چند مورد اتفاق نظر دارند :

- الف - جناب زید علیه ستمگران زمان خود (اموی ها) قیام کرد .
- ب - انگیزه قیام او بازگرداندن حقوق از دست رفته آل محمد بود .
- پ - مردم را به شخص برجسته اهل بیت پیامبر (ص) دعوت می کرد .

- ۱- الغخری ص ۹۷
- ۲- مختصر تاریخ البشر ج ۲ ص ۱۲۴
- ۳- خلاصه الذهب المسبوك ص ۱۹

## نگاهی به زندگانی زید

زید تا زمان هشام بن عبدالملک در زادگاه خود مدینه منوره زندگی می‌کرد. در این زمان اختلافاتی در میان فرزندان امام حسن و فرزندان امام حسین پدید آمد.<sup>۱</sup> که بیشتر در مورد تولیت موقوفات حضرت امیرمؤمنان بود.<sup>۲</sup> امام باقر برادرش زید را به نمایندگی اولاد امام حسین برگزید تا از طرف اولاد امام حسین با نماینده اولاد امام حسن به گفتگو بنشینند. در این میان عبدالله که نماینده اولاد امام حسن بود درگذشت و برادرش جعفر به جای او انتخاب شد. آنگاه زید و جعفر برای حل اختلاف به پیش استاندار مدینه رفتند. در آن روزها استاندار مدینه ابراهیم بن هشام<sup>۳</sup> و به روایتی خالد بن عبدالملک بود<sup>۴</sup> و چون در پیش استاندار موفق به حل قضیه نشدند رهسپار شام شدند تا در نزد هشام بن عبدالملک اختلاف خود را بازگو کنند. اما آنها در نزد هشام بن عبدالملک اختلاف خود را بازگوکنند. اما آنها در نخستین روز ورود به شام از کرده خود پشیمان شدند، زیرا هشام از دشمنان سر سخت اهل بیت بود و به هنگام ورود آنها به دربار، آتش کینه در اعماق دلش زیانه کشید، حتی اجازه ملاقات هم به آنها نداد.

طبری می‌نویسد که زید گزارش مسافرت خود را به هشام فرستاد. هشام گزارش او را خواند و در زیر آن نوشت که به امیرت (استاندار مدینه) مراجعه کن، زید گفت به خدا سوگند که مراجعه نخواهم کرد و هرگز عطیه‌ای را نخواهم پذیرفت، که من به عنوان یکی از طرفین خاصه به اینجا آمده‌ام.

هشام پس از آنکه مدتی طولانی او را معطل کرد سرانجام روزی به او اجازه ملاقات داد.<sup>۵</sup> ابن عبدربه تصریح می‌کند که معطل کردن زید بن علی، دلیلی جز دشمنی دیرینه هشام با اهل بیت پیامبر (ص) نداشت. او می‌خواست به هر وسیله‌ای که ممکن باشد اهل بیت پیامبر را خوار و زبون کند. لذا روزی که به او اجازه ملاقات داد، مجلس را طوری تنظیم کرد که جناب زید پس از ورود به مجلس خلیفه، جایی برای نشستن پیدا نکند. او فوراً متوجه

قضیه شد و فهمید که مساله عمده‌ی است. از این رو هشام را مخاطب قرار داده گفت: "از خدا بترس" هشام برآشفته و گفت: ای زید! آیا مانند تو همچو منی را به تقوی و ترس از خدا توصیه می‌کنی؟ زید گفت: آری، هیچکس بالاتر از آن نیست که به تقوی سفارش شود و هیچکس پائین‌تر از آن نیست که نتواند تقوی را توصیه کند.<sup>۱</sup>

هشام همواره از فرزندان ابوطالب بیمناک بود، زیرا بیم آن داشت که هوای خلافت در سر بپرورانند. به همین دلیل در مورد زید بن علی نیز اندیشناک بود. از این رو هنگامی که با پسر عموهایش در نزد او گرد آمدند و مساله خود را طرح کردند، هشام به جای اینکه در مورد مساله آنها داوری کند، زیدی را مخاطب قرار داده گفت: به من گفته اند که تو هوای خلافت در سر داری، در حالیکه تو کنیز زاده هستی.<sup>۲</sup>

در واقع هم، مادر زید کنیزی بود که مختار ثقفی آنرا به سی‌هزار دینار خریده به امام سجاد (ع) اهداء کرده بود و امام زین العابدین از او چهار فرزند داشت یکی از آنها زید بود.<sup>۳</sup>

هنگامی که کار هشام در اهانت و ناسزاگویی از حد گذشت، جناب زید دیگر سکوت را جایز ندید و چنین گفت: در پیش خدا کسی از پیامبران گرامی‌تر و بالاتر نیست. پیامبر عظیم‌الشانمی چون اسماعیل که نیای پیامبر اسلام است کنیززاده می‌باشد و برادرش چون تو از کدبانوی خانه متولد شده بود اما خداوند کنیززاده را بر او برتری داد و پیامبر گرامی اسلام را در نسل او قرار داد. درجایی که پیامبر گرامی اسلام کنیززاده باشد، کنیززادگی برای هیچکس موجب سرشکستگی نخواهد بود.<sup>۴</sup> عکس‌العمل هشام در برابر بلاغت و حسن انتقال و تحلیل جالب زید، این بود که دستور داد زید را از مجلس بیرون کنند. آنگاه یکی از غلامان را مأمور کرد که او را دنبال کرده، رفتار او را زیر نظر بگیرد. زید هنگامی که از مجلس بیرون می‌رفت با خود گفت: "به خدا سوگند، هر کس زنده ماندن را بر مرگ سرخ ترجیح دهد، در دنیا خوار و زبون خواهد زیست.<sup>۵</sup>

۱- العقد الفرید ج ۴ ص ۳۲

۲- همان مدارک

۳- مقاتل الطالبین ص ۱۲۷

۴- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۵

۵- طبقات ابن سعد ج ۵ ص ۲۳۹

۱- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۳

۲- انساب الاشراف ج ۳ برگ ۱۱۵

۳- العیون والحدائق ج ۳ ص ۹۲

۴- کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۸۵

۵- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۵

این حادثه تأثیر عمیقی در روحیه زید به جای گذاشت و او را در تصمیم خود برای برانداختن رژیم اموی استوارتر ساخت . تا سرانجام در سال ۱۲۲ هجری رسماً دست به شورش زد!

### انگیزه های خروج زید

در مورد علل و انگیزه های خروج زید ، نظرهای مختلفی ابراز شده است . صاحب طبقات نقل می کند که زید برای رفع نیازمندیها و ادای قرضهای سنگین خود پیش هشام رفت ، هشام گذشته از اینکه به خواستهای او اعتنائی نکرد ، حرفهای ناشایست و اهانتهای فراوانی کرد . آنگاه زید تصمیم خود را گرفت و دست به شورش زد<sup>۱</sup> .

طبری می نویسد : شبی زید در خواب دید که در عراق آتشی به دست او روشن ، سپس خاموش شد آنگاه از دنیا رفت صبح همان روز نامه ای از یوسف ثقفی دریافت کرد که در آن دستور داده بود که پیش یوسف ثقفی بروند . چون خواب خود را برای پسرش یحیی تعریف کرد ، یحیی گفت : برو نزد امیر . زید گفت : به خدا قسم می ترسم که اگر نزد امیر بروم دیگر مرا زنده نبینی . یحیی گفت : بطوری که به تو امر شده برو نزد امیر و به این گونه شورش زید آغاز گردید<sup>۲</sup> .

۱- طبقات ابن سعد ج ۵ ص ۲۳۹

۲- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۲



بلاذری می‌نویسد که یزید بن خالد و ایوب بن سلنه ادعا کردند که در نزد زید اموالی دارند. یوسف ثقفی شکایت آنها را به نزد هشام فرستاد. در آن روزها زید و محمد بن عمر در دمشق بودند و با عبدالله نواده امام حسن در مورد موقوفات امیر مؤمنان درگیری داشتند. هشام آنها را فرا خواند و شکایت یزید بن خالد را بازگو کرد. زید و محمد این شکایتنامه را تکذیب کردند و گفتند که یزید بن خالد چنین مالی در نزد آنها ندارد. هشام زید و محمد را به نزد یوسف ثقفی فرستاد تا در مورد شکایت یزید بن خالد تحقیق کند و چنانچه یزید بن خالد گواه روشنی بر ادعای خود داشته باشد آنها را به سوی هشام بفرستند، و اگر حجت شرعی نداشته باشد آنها را بعد از نماز عصر به مسجد برده سوگند دهد. هنگامی که یوسف ثقفی از آنها بازجوئی می‌کرد، پسر خالد گفت: من هیچ مالی در پیش زید ندارم. یوسف ثقفی گفت: مرا مسخره می‌کنی یا خلیفه را به باد استهزا گرفته‌ای؟ گفت: نه، من کسی را استهزا نمی‌کنم، بلکه چنین تصور می‌کردم. یوسف ثقفی زید را با یارانش بعد از نماز عصر به مسجد برد و آنها را سوگند داد. زید سوگند یاد کرد که چیزی از اموال یزید بن خالد در پیش او نیست. اصحابش هم سوگند یاد کردند که هیچ امانتی از پسر خالد و نه از زید در پیش آنها نیست. یوسف داستان را به هشام گزارش کرد. هشام دستور داد که آنها را آزاد کند آنگاه زید و محمد و داود رهسپار مدینه شدند.<sup>۱</sup>

یعقوبی می‌نویسد: زید بن علی بر هشام وارد شد، هشام گفت: یوسف ثقفی به من گزارش داده که ۶۰۰ هزار درهم از اموال خالد در نزد تو امانت است. زید گفت: خالد هیچ امانتی پیش من ندارد. هشام گفت: در این صورت باید پیش یوسف بروی تا خالد را هم احضار کند و شما را در یک مجلس روی در روی هم قرار دهد. زید گفت: مرا هرگز به نزد یوسف نفرست که همچون یک برده مرا به بازی بگیرد. هشام گفت: چاره‌ای نیست.

۱- انساب الاشراف ج ۳ ص ۲۲

هنگامی که زید در دارالایاره کوفه بر یوسف ثقفی وارد شد، از او پرسید: چرا مرا از پیش خلیفه احضار کردی؟ یوسف گفت: خالد بن عبدالله از تو شکایت کرده که ۶۰۰ هزار درهم در نزد تو امانت دارد. زید گفت: او را احضار کن. خالد را احضار کردند. یوسف گفت: ای خالد این زید بن علی است که اموال تو در نزد اوست و او به هیچیک از آنها اعتراف نمی‌کند. خالد نگاهی به زید کرد و او را در زنجیر سنگینی بسته دید و گفت: به خدا سوگند که من هیچ امانتی در نزد او ندارم. شما فقط برای اینکه او را آزار دهید، احضارش کرده‌اید!

ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد: خالد بن عبدالله ادعا کرد که امانتی در نزد زید بن علی دارد. یوسف ثقفی که استاندار هشام در عراق بود، این موضوع را به هشام نوشت. در آن روزها زید بن علی و محمد بن عمر (نواده حضرت علی) در رصافه\* نزدیکی شام، مشغول مذاکره با حسن مثنی در مورد موقوفات حضرت علی (ع) بودند. هشام آنها را جلب کرد و گزارش یوسف ثقفی را برای آنها خواند. زید و محمد ادعای او را تکذیب کردند و گفتند چنین امانتی در پیش آنها نیست. هشام گفت: پس ناگزیر باید شما را به نزد یوسف بفرستم تا با خالد روبرو شوید. زید گفت: ترا به خدا سوگند می‌دهم که ما را نزد یوسف نفرست. هشام گفت: چرا اینقدر از یوسف می‌ترسی؟ زید گفت: می‌ترسم که در حق ما ستم کند. هشام کاتبش را فرا خواند و به او گفت: برای یوسف بنویس که زید با فلان و فلان بر تو وارد می‌شوند، آنها را با خالد در یک مجلس جمع کن، اگر به امانت او

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۹۰

\* رصافه، هر مکان سر سبز و خرمی را گویند و نام محلی در نزدیکی شام است.

(لسان العرب) " مترجمان "

اعتراف کردند آنها را پیش من بفرست ، و اگر انکار کنند از خالد گسواه بخسواه ، اگر گواه نداشته باشد آنها را بعد از نماز عصر به مسجد بفرست و به خداوند لاشریک سوگند بده ، اگر سوگند یاد کردند که خالد امانتی در نزد آنها ندارد ، آنها را آزاد کن . آنگاه هشام ، زید بن علی را با یاران خود به جزا ایوب بن سلمه که از نزدیکان هشام بود روانه عراق ساخت . یوسف آن روزها در حیره\* بود . وقتیکه زید و همراهانش بر یوسف وارد شدند ، یوسف آنها را در کنار خود نشاند و اظهار محبت کرد . آنگاه در مورد امانت خالد پرسید . زید تکذیب کرد . یوسف ، خالدرا به مجلس فراخواند و گفت : این زید بن علی است که از او شکایت کرده بودی . خالد گفت : به خدا قسم ، من هیچ مالی در نزد او ندارم . یوسف ثقفی برآشفته و گفت : مرا مسخره می کنی یا خلیفه را ؟ آنگاه دستور داد که او را به شدت شکنجه دهند .

ابن اثیر سبب اختلاف زید را با هشام چنین می نویسد : زید بن علی ، داود بن علی و محمد بن عمر در عراق بر خالد بن عبدالله قسری وارد شدند . خالد به آنها هدایایی داد و آنها به مدینه بازگشتند . چون به مدینه بازگشتند یوسف ثقفی نامه ای به هشام نوشته هدایای خالد را گزارش داد و افزود که خالد یک قطعه زمین در مدینه به ارزش ۱۰ هزار دینار از زید خریده سپس به او بازگردانیده است . چون این گزارش به هشام رسید ، هشام نامه ای به استاندار مدینه نوشت و از او خواست که آنها را روانه شام کند ، و چون در شام بر هشام وارد شدند ، گزارش یوسف را بر آنها خواند . آنها هدایای خالد را اعتراف کردند و دیگر اتهامات را رد کرده و قسم خوردند . هشام سوگند را پذیرفت و آنها را به مدینه

\* (حیره) شهری است نزدیکی نجف در عراق . " مترجمان "

۱- مقاتل الطالبین ص ۱۳۳

بازگردانید . به هنگام مراجعت به مدینه وارد قادسیه\* شدند . اهل کوفه از ورود زید آگاه شدند به او نامه نوشته ، او را به کوفه دعوت کردند . زید دعوت آنها را پذیرفته ، بسوی آنها شتافت .

فرازهایی که از منابع تاریخی نقل کردیم دشمنی دیرینه هشام را با اهل بیت عصمت و طهارت به خوبی روشن کرده ، و نقشه های شوم او را برای متهم ساختن زید برملا می نماید . هشام در این زمینه از نیاکان خود پیروی کرده ، و برای آزار دادن زید به هر حيله ای متوسل شده است . یکی از نشانه های این دشمنی به حضور نپذیرفتن او به هنگام ورود به شام بود<sup>۲</sup> و هنگامی که او را به حضور پذیرفت ، در مورد او از هیچ اهانتی دریغ نکرد . گاهی او را با کنیز بودن مادرش سرزنش می کرد ، و هنگامی برادش امام باقر را مورد استهزا قرار می داد که دیگر زید سکوت را رواندید و یک مرتبه بر او بانگ زد که چه چیز موجب شده اینهمه جسور باشی و با رسول خدا اعلام مخالفت کنی . رسول اکرم (ص) او را باقرالعلوم یعنی شکافنده دانش ها نام نهاده است\* و او را استهزا می کنی . اگر در رفتار و گفتار خود با پیامبر مخالفت کنی ، در روز قیامت نیز مخالفی با او خواهی داشت . او داخل بهشت خواهد شد و تو رهسپار دوزخ<sup>۳</sup> .

\* (قادسیه) شهری است نزدیکی های مدائن در عراق . " مترجمان "

۱- کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۸۴

۲- تاریخ طبری ، ج ۷ ص ۱۶۵ و کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۸۵ و العقد الفرید ج ۴ ص ۳۲  
\* پیامبر اکرم (ص) به جابرین عبدالله انصاری فرمود : امید هست که تو زنده بمانی و فرزندم محمد باقر را از نسل حسین درک کنی ، که او شکافنده علوم است هنگامی که او دیدی از من سلام برسان (الوافی بالوفیات ج ۴ ص ۱۰۲ و ارشاد مفید ص ۲۶۲) مؤلف .

۳- سر السلسله العلویه ص ۳۳

ممکن است این رفتار خصمانه هشام مولود تزس او از خروج زید و استیلاى او بر کرسی خلافت باشد، زیرا همه خلفای اموی، علویها را بزرگترین رقیب خود در امر خلافت می‌شمردند. به هر حال همین روشهای خصمانه هشام موجب شد که زید بن علی تصمیم خود را بگیرد و برای ریشه کن ساختن دستگاه اموی کمر همت ببندد آنگاه شهر کوفه را به عنوان نقطه شروع نهضت برگزید.

انگیزه های اصلی خروج زید را باید در موضوعات زیر جستجو کرد:

الف - رفتار خصمانه برخی از خلفای اموی با خداندان علوی.

ب - ضرب و ستم و آزار طرفداران اهل بیت.

پ - ناسزا گفتن به پیشوایان اهل بیت در کرسی های خطابه و خطبه های نماز

جمعه، همچنانکه در عهد معاویه انجام می‌شد.

ج - سستی اموی ها در امور دینی.

چ - کوشش آنها برای تعریف حقایق

د - تهمت های ناروا به مخالفان رژیم. مانند تهمت های نا جوانمردانه ای که

به نام خالد بن زید بن علی می‌زدند.

ذ - انتخاب دشمنان شناخته شده اهل بیت، همچون یوسف

ثقفی به استناداری مناطق شیعه نشین، و اختیار تام دادن به آنها

در مورد شکنجه شیعیان

همه اینها، دلیل روشن خصمانه آنها با اهل بیت عصمت و طهات است این

عوامل دست به دست هم داده، شیعیان و طرفداران اهل بیت را وادار کرد که زیرپرچم

زید بن علی گرد آیند و برای ریشه کن ساختن رژیم حاکم دست به قیام مسلحانه بزنند. بعد از زید بن علی نیز دیگر سلحشوران علوی، رهبری این نهضت را به عهده گرفتند.

## کوفه شهر خون و قیام

زیدبن علی تصمیم خود را گرفت و با عزمی استوار واراده‌ای آهنین وارد عراق شد و در حیره<sup>۱</sup> پیش یوسف ثقفی رفت تا در مورد مال مورد اختلاف با خالدبن عبدالله وارد مذاکره شود. هنگامی که با یکدیگر روبرو شدند هر دو اظهار بی اطلاعی کردند. آنگاه سوگند یاد کرده از نزد یوسف ثقفی بیرون آمدند<sup>۲</sup>. هنگامی که از دارالاماره بیرون می آمدند جناب زید اشعاری را با خود زمزمه می کرد که ترجمه آن چنین است:

کسی که از صلابت شمشیر بهر است ، همین ترس او را خوار و زبون خواهد کرد .

آسایش انسان در پرتو شمشیر ویا در مرگ سرخ است که بنده ای را از مرگ گریز نیست<sup>۳</sup>.

سیس زیدبن علی ، محمدبن عمر ، و داودبن علی حیره را به قصد مدینه ترک کردند . در این میان گروهی از اهل کوفه خود را به زید رسانیده از او درخواست کردند که به کوفه آید و رهبری آنها را به عهده بگیرد و بیعت آنها را بپذیرد . زیدبن علی دعوت آنان را پذیرفت و به سوی کوفه بازگشت و در آنجا اقامت گزید<sup>۴</sup>. شیعیان مقدم او را گرمی داشته ، همواره با او در ارتباط بودند و نام ۱۵ هزار نفر از آنان در دفتر بیعت کنندگان قید شده بود<sup>۵</sup>. آنگاه آمد و شد را با قبایل مختلف عرب به منظور آشنا ساختن آنها با جنایات خاندان اموی آغاز کرد<sup>۶</sup>. گفته می شود که مدتی نیز به قادسیه رفت\* ولسی در اثر نامه های پیاپی کوفیان به سوی آنها بازگشت<sup>۷</sup>.

۱- مقاتل الطالبین ص ۱۳۴

۲- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۶

۳- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۹۱

منحرق الخقین یشکو الوجی

تنکیر اطراف مرو حداد

شرده الخوف و ازری به

کذاک من یکره حر الجلاذ

من کان فی الموت له راحه

والموت حتم فی رقاب العباد

۴- انساب الاشراف ج ۳ ص ۳۰

۵- سرالسلسله العلویه ص ۵۸

\* قادسیه در ۱۵ مایلی کوفه است (المسالک والممالک ص ۱۳۵)

۷- کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۸۴ و خطط مقریزی ج ۲ ص ۴۳۸

مردم کوفه برای جبران کوتاهی خود در مورد امام حسین (ع) در صدد بودند که هر علوی در برابر رژیم اموی قیام کند او را تأیید کنند تا بلکه کفاره اشتباهات گذشته خود را بپردازند . از این رو زیدبن علی به شیعیان کوفه بیش از همه اعتماد داشت زیرا آگاهی آنان از سطح جنایات بنی امیه بیش از شیعیان مناطق دیگر بود<sup>۱</sup>. به همین دلیل آنها بیش از دیگر شیعیان از رژیم اموی متنفر بودند و درانتظار سقوط رژیم به سر می بردند<sup>۲</sup>. لذا همه جنبشهای علوی ، علیه رژیم اموی از کوفه آغاز می شد ، ولسی به دلیل بی وفایی کوفیان در مورد امام حسن و امام حسین ، بزرگان اهل بیت با دیده تردید به آنها می نگریستند و از زیدبن علی نیز می خواستند که به آنها اعتماد نکند .

عبداللهبن حسن (نوه امام حسن ) می گفت : هرگز سخن کوفیان را بساور نکن که آنها برعهد خود وفا نکنند و بر گفتار خود ثابت نباشند<sup>۳</sup>.

عبدالله در باره کوفیان می گفت : آنها ظاهری آراسته وباطنی پوسیده دارند . در فراخی و رفاه سخن بسیار گویند ولی چون با دشمن روبرو شوند پا به فرار نهند ، هرگز دل آنها با زبانشان همگام و همراه نخواهد بود<sup>۴</sup>.

امام محمدباقر (ع) نیز به او توصیه می کرد که به مردم کوفه اعتماد نکند زیرا آنها اهل حيله و تزوییر هستند و در ضمن فرمود : در آنجا بود که جد بزرگوارت حضرت علی بن ابیطالب را شهید کردند و همانها بودند که عموییت امام حسن مجتبی را تنها گذاشتند و همانها بودند که پدر بزرگوارت امام حسین را شهید کردندو همانها هستند که ما را در برابر دشمن بی دفاع گذاشته اند و زبان دشمنان را بر ما اهل بیت دراز کرده اند<sup>۵</sup>. محمدبن عمر ، نواده حضرت علی (ع) به او گفت : ای زید ، ترا به خدا سوگند می دهم که به سوی خانواده ات باز گرد ، که کوفی ها برعهد خود هرگز وفا نکنند<sup>۶</sup>. پسر عمویش داودبن علی نیز به او گفت : ای زید . گفتار کوفیان ترا مغرور نسازد که رفتار کوفیان با پدران و نیاکان تو برای توبس است . از گذشته آنها با اهل بیت خود پند بگیر<sup>۷</sup>.

۱- الامام زید ص ۶۴

۲- انساب الاشراف ج ۳ برگ ۱۶ ، والبدء والتاریخ ج ۶ ص ۴۹

۳- مروج الذهب ج ۳ ص ۲۱۷

۴- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۹

۵- مروج الذهب ج ۳ ص ۲۱۷

۶- کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۸۵

۷- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۷

جناب زید سخن ناصحان را نپذیرفت و روابط خود را با کوفیان ادامه داد چرا که بر سخنان آنها اعتماد کامل داشت. چندین ماه در میان آنها اقامت نمود و خود را برای دعوت به حکومت علوی آماده کرد و آنگاه مبلغان و داعیسان خود را به اطراف فرستاد. دامنه دعوت زید از عراق و بصره گذشته و در بیشتر شهرهای ایران همچون خراسان، طبرستان و ری گسترش یافت. در این راه، بسیاری از مردان مبارز، مانند سلمه بن کهیل<sup>۳</sup> از فقهای معروف عصر که در آغاز او را به عدم اعتماد به کوفیان نصیحت می‌کرد و ولی بعدها برای گسترش دعوت، وی را همراهی و یاری کرد و خروج نمود، با وی بیعت کردند و خروج نمودند، از این مبارزان می‌توان نصر بن خزیمه عسی و معاویه بن اسحاق بن زید بن حارثه انصاری را نام برد.<sup>۵</sup>

#### عهد نامه زید

زید مردم را به عمل به کتاب خدا و سنت رسول و دفاع از ضعفا و بازگرداندن حقوق پایمال شده آنان و توزیع عادلانه بیت‌المال در میان مستحقان و بازگرداندن تبعید شدگان به شهرهای خود و دفاع از حریم اهل بیت، دعوت می‌کرد.<sup>۶</sup> این اهداف از یک طرف، از علل و عوامل انقلاب زید پرده برداشته و از طرف دیگر بیانگر مفساد و تبهکاریهای حکومت اموی و محرومیت های مسلمانان است، محرومیت هایی که موجب گردید تا زید بپا خیزد، مفساد را اصلاح کند و خود حکومت حقه آل محمد (ص) را پی‌ریزی کند.

۱- انساب الاشراف ج ۳ برگ ۱۶

2. Shorten Encyclopaedia of Islam Zaidi P. 651

۳- المحلی- الحدائق الوردیه ج ۱ ص ۱۴۸، گویند سلمه بن کهیل، حدیث بسیار نقل میکرد. (طبقات کبیره ابن سعد ج ۶ ص ۳۱۶)

۴- ابن الاثیر- الکامل ج ۵ ص ۸۶

۵- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۷ و الکامل ج ۵ ص ۸۶

۶- الدورى: مقدمه فی التاريخ الاقتصادی العربی ص ۴۵

#### سر آغار جنبش زیدیه

زید بن علی در کوفه اقامت گزید و هشام پسر ابی‌طالب نبود که زید در کوفه اقامت کند. از این رو به یوسف ثقفی دستور داد که در لحظه ورود به کوفه او را از کوفه بیرون کند. تا نتواند با مردم کوفه تماس گرفته در افکار آنان تأثیر بگذارد. اما اینکه زید چه مدتی در کوفه بود! در منابع تاریخی به اختلاف از آن سخن رفته است: ابومخنف معتقد است که زید در کوفه بیمار شد و قدرت حرکت نداشت از این رو مدتی طولانی در آنجا اقامت گزید. ابن اثیر مقریزی نیز نظر او را تأیید می‌کنند. ولی یعقوبی معتقد است که در اولین لحظات ورودش اخراج گردید.

زید در مدت اقامت خود در کوفه مخفیانه با مردم تماس می‌گرفت و نظر آنها را به خود جلب می‌کرد. به نظر می‌رسد که یوسف ثقفی از برنامه آگاهی نداشت و گرنه پیش از آنکه از کوفه بیرون رود او را در خانه اش دستگیر می‌کرد و به شهادت می‌رسانید. هنگامی که یوسف ثقفی او را از کوفه بیرون کرد مطمئن شد که یکسره بسوی مدینه خواهد رفت. در صورتی که او راه خود را ادامه نداد بلکه راه خود را به سوی قادسیه<sup>۱</sup> و یا ثعلبیه<sup>۲</sup> کج کرد و مدتی در آنجا اقامت گزید. شیعیان از راههای دور و دراز به سوی او آمده، دست بیعت می‌دادند. این دعوت و بیعت در نهایت مخفی‌کاری انجام می‌گرفت و سازمان اطلاعاتی دشمن از آن بی‌خبر می‌ماند.

او همچنان موفق شد که با گروه کثیری تماس گرفته آنها را آماده نبرد کند. آنگاه با یاران خود ترتیب خروج را داده، در روز معین در صفهای فشرده حرکت کردند.

بخاری می‌نویسد: زید هنگامی که پرچمهای برافراشته شده را بر فراز سر خود دید چنین گفت "سپاس وستایش خداوندی را که مقدمات این نهضت را فراهم آورد و دین و نعمت خود را بر من کامل گردانید. به خدا سوگند، من از رسول اکرم (ص) شرم داشتم که پیش از آنکه به فریضه امر به معروف و نهی از منکر عمل کنم در روز رستاخیز در کنار حوض کوثر بر او وارد شوم."<sup>۴</sup>

۱- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۶

۲- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۶

۳- ثعلبیه شهری است در نزدیکی قادسیه بر سر راه کوفه (الاعلاق النفیسه ص ۳۱۱)

۴- سراسلسله العلویه ص ۵۸

هنگامی که یوسف ثقفی از خروج زید آگاه شد آماده رو دروئی شد . گفته اند که آگاهی یوسف از خروج زید بوسیله یکی از یارانش به نام سلیمان بن سراقه بارتی صورت گرفته است.<sup>۱</sup> یوسف ثقفی نامه‌ای به حکم بن صلت فرماندار کوفه نوشت که تمام قدرتش را برای سرکوبی زید بسیج کند.<sup>۲</sup> حکم سران نیروهای نظامی و انتظامی را فراخواند و آنها را در مسجد اعظم کوفه گرد آورد.<sup>۳</sup> آنگاه طبق دستور یوسف ثقفی در شهر اعلام کرد که هرکس در مسجد گرد آید خوش محفوظ است ، چون همگان در مسجد گرد آمدند درهای مسجد را بستند تا بدین وسیله یاران زید از مردم جدا شده و شناسائی شوند . در این موقع زید در خانه یکی از یارانش به نام معاویه بن اسحاق انصاری بود که از آنجا خارج شد .

طبری روایت می‌کند که یوسف ثقفی همراه گروهی از قریش برفراز تپه‌ای در نزدیکی حیره برآمد تا عاقبت کار زید را تماشا کند . آن روز فرمانده نیروهای نظامی و انتظامی عباس بن سعید مزنی بود.<sup>۴</sup>

هنگامی که اهل کوفه متوجه شدند که یوسف ثقفی از حرکت زید آگاه شده و بیعت کنندگان و هواداران او را تحت تعقیب قرار خواهد داد<sup>۵</sup> ترسیدند و از آنجا که به نهضت و ابعاد فکری زید ، جدی و مصمم نبودند پیش وی آمده و از او پرسیدند : در باره ابوبکر و عمر چه می‌گویی ؟ او گفت : خداوند از آنها بگذرد . من چیززی در باره آنها نمی‌گویم ، و از اهل بیت خود نشنیدم که از آنها بیزاری بجویند . آنگاه از او جدا شدند و بیعت خود را شکستند.<sup>۶</sup> شهرستانی می‌گوید : شیعیان کوفه وقتی سخنان زید را شنیدند و فهمیدند که او از شیخین بیزاری نمی‌جوید او را ترک گفتند .

هنگامی که زید از منزل معاویه بن اسحاق بیرون آمد از ۱۵ هزار نفری که با او بیعت کرده بودند فقط تعداد کمی ، در حدود ۳۰۰ نفر همراه او بودند . زید پرسید : مردم چه شده اند ؟ به او گفته شد که آنها در مسجد در محاصره هستند.<sup>۷</sup>

- ۱- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۸۰ و مقاتل الطالبین ص ۱۳۵
- ۲- خطط مقریزی ج ۲ ص ۴۳۹ و اعلام زرکلی ج ۳ ص ۹۹
- ۳- مقاتل الطالبین ص ۱۳۶
- ۴- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۸۵
- ۵- عمده الاکیاس ، برگ ۵۱۷
- ۶- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۶۷ ، العیون و الحدائق ج ۳ ص ۹۵ و کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۸۶
- ۷- المحجر ص ۴۸۲

نصرین خزیمه ، یکی از شخصیت‌های کوفه که در بیعت خود استوار و پرچمدان سپاه زید بود<sup>۱</sup> بانگ برآورد که : ای اهل کوفه از خواری و زبونی به سوی عزت و سرفرازی درآیید ، اما کسی پاسخ او را نداد .

زید به او رو کرده فرمود : ای نصر آیا بیم داری که اهل کوفه با ما آنچنان رفتار کنند که با جدم امام حسین انجام دادند؟<sup>۲</sup> از این عبارت پیداست که جناب زید دریافته بود که اهل کوفه با او نیز مکر وخیله پیش گرفته اند .

بی‌وفایی کوفیان در اراده آهنین زید کوچکترین تأثیری نکرد ، و او همچنان با عزمی راسخ و اراده‌ای استوار نهضت را پیگیری و اعلام کرد که تا آخرین قطره خون مبارزه خواهد کرد . آنگاه دو لشکر روی در روی هم ایستادند و جنگ سختی در گرفت .

عباس بن سعید مزنی که سرلشکر سپاه اموی بود ، نصرین خزیمه را نشان کرده بطرف او حمله‌ور شد ، و پس از جنگ سختی که در میان آن دو درگرفت او را به شهادت رسانید.<sup>۳</sup>

در این فاجعه ، زید نیرومندترین یار فداکار خود را از یارانش در نبرد به شهادت رسیدند ولی در اراده آهنین او تأثیر نکرد و آنچنان آثار شهادت و شجاعت از جناب زید نمایان شد که زبازند خاص و عام گردید . تا جایی که عباس بن سعید کسی را به نزد یوسف ثقفی فرستاد که سپاه ما در برابر سپاه زید فرومانده است.<sup>۴</sup> آنگاه به جارچی ها دستور داد که در میان سپاه جار بزنند که بر مرکبهای خود سوار شوید که در تنگناها نمی‌توانید در برابر لشکر زید بایستید . آنگاه همه سوار شدند و صفها را آنچنان فشرده کردند که کسی نمی‌توانست به عقب برگردد.<sup>۵</sup> با این حال سپاه زید با شجاعت ناشی از ایمان و صلابت شمشیر ، در برابر سپاه شام مقاومت نموده ، آنها را به عقب نشینی وادار می‌کردند.<sup>۶</sup>

ابو فروه شمشیرهای تیز و برنده‌ای می‌ساخت که به هرکس می‌خورد دونیمش

۱- مقاتل الطالبین ص ۱۳۹

2. Muir The Calip hate P. 398

- ۳- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۸۴ و الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۵۰
- ۴- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۸۵
- ۵- مقاتل الطالبین ص ۱۳۹
- ۶- السلسله العلویه ص ۵۸ و غلبه الاختصار ص ۸۶

می‌کرد؛ این شمشیرها را فرویسه می‌نامیدند و چون در دست لشکر زید از این شمشیرها بود به اصحاب زید، فرویسه نیز گفته می‌شود. زیدبن‌علی با دلیری اعجاب‌انگیزی به چپ و راست و قلب دشمن حمله می‌کرد و آنها را پراکنده می‌ساخت و به هنگام پیکار اشعاری می‌خواند که ترجمه آنها چنین است:

"آیا عزت و سرفرازی مرگ را برگزینم یا ذلت و زیونی زندگی را که هر دورا خوراکی ناپسند می‌بینم"  
 "اگر از انتخاب یکی از آن دو ناگزیر باشم، طبیعی است که جز مرگ را نخواهم پذیرفت و به سوی آن خواهم شتافت!"

### شهادت زید

زید علیرغم بی‌وفائی کوفیان و شهادت پرچمدار سپاه و عزیزترین یارانش، نبرد خود را ادامه داد و همچنان با رژیم خونخوار اموی به نبردی خونین پرداخت، و یک تنه بیش از ۷۰ نفر از آوران سپاه شام را به خاک انداخت، تا اینکه لشکر شام پراکنده شد و به بدترین شکلی عقب نشینی کرد!

یوسف ثقفی وقتی دلاوری زید را دید و ناتوانی سپاه را از مقابله او مشاهده کرد به تشویق و تحریک سپاه پرداخت. سپاه شام را سروسامان داد و آنها را به سرکردگی عباس بن سعید مزنی به سوی زید گسیل داشت. این بار نیز زید با شجاعت و شجاعت خاصی حمله آنها را دفع کرد و صفوف آنها را درهم شکست و آنها را وادار به فرار کرد! سپاه شکست خورده شام با فرار از مقابل زید، ضعف و زبونی خود را از رودرروئی با زید به یوسف ثقفی گزارش دادند. در این میان زید پیش از آنکه نیروهای تازه یوسف ثقفی برسد سپاه منهزم او را دنبال کرد و آنان را به محلی به نام سنجه در نزدیکی کوفه، فراری داد و آنگاه از آنجا هم بیرون راند. بدین ترتیب آنها به منطقه بنی‌سلیم در بیرون کوفه فرار کردند.

پرچمدار زید در آن روز شخصی به نام عبدالصمد از قبیلہ بنی‌اسد بود که او نیز همچون معاویه بن اسحاق<sup>۲</sup> فداکاری و جانبازی خاصی از خود نشان داد. ارزش این فداکاریها و ابعاد این دلاوریها هنگامی روشن می‌شود که توجه داشته باشیم به اینکه سپاه شام بیش از دوازده هزار تن و سپاه زید کمتر از ۵۰۰ نفر بودند و در عین حال همواره پیروزی از آن زید و شکست و فرار از آن سپاه شام بود!<sup>۳</sup>

سرانجام نیروهای تازه‌ای که یوسف ثقفی به درخواست عباس بن سعیدگرد آورده بود، در رسیدن این سپاه که همه تیر زن بودند به سرکردگی سلیمان بن‌کیسان به سپاه شام ملحق شدند<sup>۴</sup> و سپاه شام از جهت نیروی انسانی و تجهیزات رزمی به شدت تقویت شد. آنگاه تیرهای دشمن بسان باران بهاری بر سر سپاه زید فروراید و گروهی از یاران زید به شهادت

متن اشعار:

اذل الحاه اعز الممات و کلا اراه طعاما و بیلا  
 فان کان لابد من واحد فسری الی الموت سیرا جمیلا

۱- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۸۵

۲- الفخری ص ۹۷

۳- معاویه بن اسحاق انصاری، از بزرگان محدثین بود. (تهذیب التهذیب ج ۱۰ ص ۲۰۲)

۴- مقاتل الطالبین ص ۱۴۰

۵- الحدائق الوردیه ج ۱ ص ۱۵۱

رسیدند که معاویه بن اسحاق، آن یاربا وفای زید نیز در میان آنها بود، ولی در اراده آهنین زید کوچکترین ضعف و تردیدی پدید نیامد. تا پاسی از شب نبرد ادامه داشت و زید چون کوهی استوار در پیشاپیش سپاه کوچک خود می‌جنگید و رگبار تیر از طرف دشمن می‌بارید که در این میان یکی از آنها به پیشانی زید اصابت کرد و تا مغز استخوانش را شکافت؛ زید آغشته به خون بر زمین افتاد!

از آنجا که تیرهای بی‌شماری فرو باریدن گرفته بود دیگر قاتل زید شناخته نشد، برخی احتمال داده اند که به تیر غلامی به نام راشد از پا درآمده باشد<sup>۱</sup> و برخی داود بن کیان را که از طرفداران یوسف ثقفی بود قاتل او دانسته اند<sup>۲</sup>.

هنگامی که بدن آغشته به خون زید را به نزد پسرش یحیی آوردند هنوز رمقی داشت که یحیی سر مبارکش را روی زانو گرفت. گروهی از یاران، پزشکی به نام سفیان مولی بنی دواس را آوردند تا تیر را از پیشانی او بیرون بکشد ولی در همین لحظه زید جان به جان آفرین تسلیم کرد<sup>۳</sup>.

جنازه زید را به باغی در نزدیکی رودخانه یعقوب حمل کردند و در آنجا مسیر آب را عوض کردند و جنازه زید شهید را در بستر رودخانه دفن کردند، سپس آبرا به مسیر اصلی خود بازگردانیدند تا بلکه بدین‌وسیله قبر او محفوظ بماند و جنازه به دست دشمن نیفتد. یوسف ثقفی جاسوسهای خود را برای یافتن محل دفن جناب زید گسیل داشت تا سرانجام برده‌ای که از محل دفن آن حضرت آگاه بود به جاسوسان یوسف ثقفی اطلاع داد<sup>۴</sup>. ماموران یوسف ثقفی جنازه زید را از قبر بیرون آوردند، و سر مبارکش را از تن جدا کرده به سوی هشام بن عبدالملک فرستادند و هشام آنرا در میدانهای شام آویخت<sup>۵</sup>، سپس آن را به مدینه فرستاد و به والی مدینه دستور داد که آنرا در مدینه آویزان کند<sup>۶</sup>. اما جسد مبارکش

- ۱- العیون والحدائق ج ۳ ص ۹۹
- ۲- السلسله العلویه ص ۵۸
- ۳- الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۵۱
- ۴- مقاتل الطالبین ص ۱۴۲
- ۵- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۸۸
- ۶- السلسله العلویه ص ۵۹
- ۷- البدایه والنهایه ج ۱ ص ۳۳۱ وخطط مقریزی ج ۲ ص ۴۴۰
- ۸- الحدائق الوردیه، ج ۱ برگ ۱۵۲

را در کناسه در نزدیکی کوفه به دار آویختند<sup>۱</sup>. جسد دوتن از یاران با وفایش نصرین خزیمه و معاویه بن اسحاق را نیز همراه او به دار زدند<sup>۲</sup>.

سالیان درازی جسد زید بر سر دار بود تا هشام از دنیا رفت و بسرادرزاده‌اش ولید بن یزید بر سریر خلافت نشست، آنگاه نامه‌ای به یوسف ثقفی نوشت و به او دستور داد که جنازه زید را از دار پائین بیاورد و آنرا آتش بزند. ولید در این نامه در مورد حضرت زید از هیچ اهانتی فرو گزار نکرده بود و از او به عنوان "گوساله عراق" تعبیر کرده بود<sup>۳</sup>. تعبیرهای دیگری نیز نقل شده<sup>۴</sup> که همه و همه از عداوت دیرینه ولید با اهل بیت حکایت می‌کند. این همه حساسیت نشان دادن در مورد جنازه زید به دلیل نفوذ فوق العاده او در دل مردم و تجلی عظمت آن حضرت در دیده زمامداران و سرمداران آن روز بود. آنگاه یوسف ثقفی جنازه زید را از درخت پائین آورد و آتش زد، سپس خاکسترش را به رودخانه ریخت<sup>۵</sup>.

سن شریف زید به هنگام شهادت ۴۲ سال بود که همه آنرا با زهد و تقوی، تلاش و کوشش، نبرد و جهاد در راه خدا سپری کرده بود. از جناب زید چهار فرزند به نامهای: یحیی، عیسی، حسین و محمد به جای ماند<sup>۶</sup>.

- ۱- السلسله العلویه ص ۵۹
- ۲- المحجر ص ۴۸۳
- ۳- مقاتل الطالبین ص ۱۴۴
- ۴- السلسله العلویه ص ۵۹
- ۵- برای زید شهید زیارتگاه معروفی میان کوفه و حله بنا شد، که می‌گویند همان محل دار زدن اوست "مؤلف"
- ۶- معارف ابن قتیبه ص ۲۱۶



## تأثیر شهادت زید

شهادت زید تأثیری شگرف در دل یاران و پیروان زید به جای گذاشت، زیرا آنها با شهادت زید، پیشوای مجاهد و مبارز و گرانقدری را از دست دادند و در نتیجه هواداران او در شهرها و منطقه های مختلف پراکنده شدند.

به نقل از ابو مخنف، پس از شهادت زید، یوسف ثقفی که کینه عمیقی از هواداران او در دل داشت به کوفه رفته برفراز منبر ظاهر شد و گفت:

" ای بیابانگردان پست. به خدا سوگند من هرگز با مشکلی روبرو نشده، از این خیمه شب بازیها باکی ندارم و از عواقب این اخلاگری ها بیمناک نیستم، نه هرگز نمی ترسم. من با این قدرت و شوکت و با این بازوی فولادین چگونه بترسم." من تصمیم گرفته ام که شهرهای شما را ویران کرده، خانه های شما را به سرستان فرو ریزم و اموال شما را مصادره نمایم." " به خدا سوگند، به این منبر نیامدم جز اینکه شما را بیازارم که مردمی ستم پیشه و آشوب طلب هستیید!"

او در مورد حضرت زید گفت: " من خاکستر او را در رودخانه ریختم تا ذرات او درخوراکهای خود بخورید و در آشامیدنیهای خود بنوشید."

بعدها به دار آویختن جسد زید، شاعران چاپلوس و فرومایه ای که آخرت خود را به دنیای بنی امیه فروخته بودند، فرزندان عبدالمطلب را مخاطب قرار داده، اشعاری را به رسم شماتت سرودند که درضمن یکی از آن قصیده ها آمده است:

" زید را از شاخه های درخت خرما به دار آویختم. در صورتی که ما ندیدیم که مهدی را به دار آویزند!"

هنگامی که خبر شهادت زید به برادرزاده بزرگوارش امام جعفر صادق (ع) رسید بسیار اندوهگین شد و به شدت گریست و قطرات اشک به صورت مبارکش ریخت.<sup>۱</sup>

۱- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۹۱

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۲۹۱

۳- مروج الذهب ج ۳ ص ۲۱۹

صلبنا لکم زیدا علی جذع نخله ولم ار مهدیا علی الجذع یصلب

چون (خروج مهدی) از نظر اسلامی امری مسلم بوده، لذا هر کسی آنرا بر احدی تطبیق کرده است وگرنه زید (ع) هرگز ادعای "مهدویت" نکرده است. "مترجمان"

۴- الفرقة الناجیه ص ۵۲۹

یکی از شعرائ اهل بیت در رثای او قصیده ای گفته که ترجمه اش چنین است:

"ای دیده های من اشک بیارید و لحظه ای از ریختن اشک نایستید که اکنون وقت گریستن است." " به یاد روزی که فرزند پیامبر (ص) ابوحسین (کنیه زید) را درکناسه بر چوبه دار آویخته اند." " روزها می گذرد و شبها سیری می شود ولی جنازه او هنوز بر سر دار است. جانم به فدای سرداری شود که همواره بر سر دار است." " کافر ستم پیشه در حق او جفا کرد و جنازه اش را از آرامگاه خود بیرون آورد." " ابوحسین را از قبرش بیرون کشیدند درحالیکه تمام بدنش آغشته به خون بود و از پیکرش خون می چکید." " باپیکرش ظالمانه بازیها کردند ولی به روح بلندپروازش دست نیافتند چرا که به سوی ملکوت اعلی پرواز کرده بود!"

هنگامی که عبدالله بن علی از نواده های عباس (عموی پیامبر) خروج کرد و از هشام و پیروان او انتقام می گرفت، می گفت: این در برابر جنایاتی است که بر زید بن علی روا داشتند.<sup>۲</sup>

زندگی زید سراسر حرکت و جنبش، جنگ و نبرد و کشمکشهای سیاسی در برابر جنایات و خیانتهای رژیم ستم پیشه اموی بود، زید شهید و دیگر سلحشوران علوی، بنی امیه را زمامدارانی جنایت پیشه می دانستند که به زور شمشیر تخت خلافت را غصب کرده بودند و هرگز به آرای مردم متکی نبودند و کسی با رضایت خاطر به آنها دست بیعت نداده است. از این رو خلافت آنها را به رسمیت نمی شناختند و شورش در برابر آنها رانه تنها جایز بلکه لازم می شمردند.<sup>۳</sup>

۱- مقاتل الطالبین ص ۱۴۹  
متن اشعار:

الایا عین لاترضی وجودی	بدمک لیس ذاحین المجودی
غده ابن النبی ابوحسین	صلیب بالکناسه فوق عمودی
یظل علی عمودهم ویمشی	بنفس اعظم فوق العمود
تعدی الکافر الجبار فیه	فاخرجه من القبر اللحد
فظلوا ینبشون ابا حسین	خضیبا "بینهم یدم جسد

۲- طبقات ابن سعد ج ۵ ص ۲۳۹

۳- الامام زید ص ۵۴

نهضت زید بر پایه عمل به قرآن و سنت پیامبر (ص) شکل گرفت و به دلیل لزوم مقاومت در برابر ستمگران، و یاری مستضعفان، و بازگرداندن حقوق غصب شده آنان و جلوگیری از حیف و میل بیت المال و تقسیم عادلانه آن در میان همگان، و بازگرداندن سربازانی که به سرزمینهای دور دست فرستاده شده بودند و نیز به منظور دفاع از حریم اهل بیت انجام گرفت.<sup>۱</sup> از این رو، هشام قیام زید را خطری بزرگ برای سلطنت خود بشمار آورد و به شدت با آن مبارزه کرد، و از خطر دیگری که اساس سلطنت اموی را تهدید می کرد غفلت ورزید و آن حرکت عباسی ها بود که در کنار حرکت علوی ها گسترش یافت و می رفت که ریشه رژیم اموی را بخشکاند. ولی هشام آنچنان به سرکوبی جنبش زید مشغول بود که از حرکت عباسی ها غافل ماند و از مبارزه با آن باز ماند.<sup>۲</sup>

شهادت زید توجه مردم را به سوی علوی ها جلب کرد. همه جا مردم از شهادت زید و فداکاریهای او سخن می گفتند و قاتلین او را نکوهش می کردند. در این زمینه قصیده های فراوانی در سوگ زید گفته شد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

" به آنها که پرده ها را دریدند و در صحرای سالم با شنیدن سخنان ناروا به خود رخصت دادند، بگو. به یوسف بن حکم بن قاسم بگو که واقعه نبرد بزرگواران را چگونه یافتی."<sup>۳</sup> کمیت اسدی، (شاعر با وفای اهل بیت از زبان یاران متخلف زید) می گوید:

"فرزند پیامبر مرا به یاری خود فرا خواند و من دریغ نمودم، صد افسوس، که چه رأی استواری داشت." " من از ترس مرگ از یاری او بگریختم، در صورتیکه نتوان از مرگ گریخت."<sup>۴</sup>

سید حمیری که همه بنی امیه را در خون زید شریک می داند در ضمن قصیده ای در سوگ او می گوید: " شبی را تا به سحر به بیداری سپری کردم و خواب در چشم فرو نرفت".

۱- الخوارج و اشیعه ص ۲۵۷

۲- الامام زید ص ۵۵

۳- تاریخ طبری ج ۷ ص ۱۸۷

قل للذین انتهکوا المحارم

و رخصو السمع بصحرا سالم

کیف وجدتم و قعه الا

یا یوسف بن الحکم بن القاسم

۴- البدء و التاریخ ج ۶ ص ۵۰

دعانی ابن الرسول فلم

الا یالهیف للرای الوثیق

حذار منیه لایبد منها

وهل دون المنیه من طریق

"سخنی گفتم و اشکها ریختم و نوحه سرائی ها کردم و از غم و اندوه، لحظه ای نیاسودم." " خداوند، حوشب، خراش، مزید و یزید را لعنت کند که در ظلم و ستم، حدو مرزی نشناختند." " هزاران هزار و هزاران هزار بار لعنت کند، از آن لعنتهای ابدی و سرمدی" " آنان با آفریدگار جهان و پروردگار زمین و آسمان به نبرد برخاستند و پیامبر اسلام را آزار دادند." " آنها در خون امام حسین و زیدین علی شرکت جستند." " آنها جنازه زید را بر سر دار زدند و بدن برهنه او را به دار آویختند." " ای خراش بن حوشب. به روز رستاخیز، تو شقی ترین مردم در محکمه عدل الهی خواهی بود."

هشام بن عبدالملک سر مبارک زید را نزد ابراهیم بن هشام مخزومی فرماندار مدینه فرستاد تا آنرا در میدان بزرگ مدینه نصب کند. اهل مدینه به شدت از این رفتار خصمانه و ناجوانمردانه ناراحت شدند و صدای نوحه و ناله مردم در فضای شهر طنین انداخت.

محلی می نویسد: اهل مدینه از فرماندار خود درخواست کردند که از این عمل ناروا صرف نظر کند و سر مبارک زید را در شهر مدینه نصب نکند ولی او نپذیرفت. هنگامی که سر بریده جناب زید را نصب کردند، صدای گریه و ناله مردم بلند شد. ناله های سوزناک مردم مدینه یاد آور روزی بود که اهل بیت امام حسین (ع) از کربلا بازگشته، وارد مدینه شده، و مردم را از شهادت امام حسین آگاه ساخته بودند.

۱- کامل ابن اثیر، ج ۵ ص ۹، خراش بن حوشب، روزی که یوسف ثقفی قبر زید را شکافت

و جنازه اش را بیرون آورد و به دار زد، خراش رئیس سپاه او بود.

۲- البدء و التاریخ ج ۶ ص ۵۰

بت لیلا " مشهدا	ساهر العین مقصدا
ولقد قلت قولة	واطلت التبالدا
لعن الله حوشبا	و خراشا و یزیدا
ویزیدا فانه	کان اعتی و اعتدا
الف الف و الف الف	من اللعین سرمادا
انهم حاربوا الاله	و اذوا محمدا
شركوا فی دم الحسین	وزیدا تعبدا
ثم عالوه فوق جد	ع صریعا مجردا
یا خراش بن حوشب	انت اشقی الوری غذا

کثیرین مطلب سهمی (که از علاقمندان اهل بیت و پسرخاله فرماندار مدینه بود) هنگامی که سر بریده زید را دید خطاب به آن گفت: "خداوند روی ترا درخشانتر و قاتلین ترا زبونتر سازد و آنها را بکشد." ابراهیم، فرماندار مدینه به او گفت: آیا این گزارش درمورد تو درست است. گفت: آری، راست است. ابراهیم دستور داد او را دستگیر کرده و به زندان افکنند! از اینجا پیداست که بنی امیه در مورد اهل بیت، حتی از خویشان نزدیک خود نیز انتقام می گرفتند.

خشم شیعیان از شهادت زید در تمام مناطق شیعه نشین برانگیخته شد و دامنه آن تا خراسان رسید. یعقوبی می گوید: شیعیان خراسان از این جنسایت بنی امیه بسیار خشمگین شدند و در هر مجلس و محفلی به نقل جنایات آنها پرداختند. درسراسر خراسان کوی و برزنی نبود که در آن اخبار جنایات بنی امیه بازگو نشود!

از اینجا روشن می شود که هرچه بنی امیه خود را در ریشه کن ساختن نهضت زید پیروزتر می دیدند، جنبش علویها را در برابر خود استوارتر و مقاومت آنها را بیشتر می یافتند، و هر قدر بنی امیه بر جنایات خود در سرکوبی شیعیان می افزودند با صفهای فشرده تری از آن در منطقههای دیگر روبرو می شدند. چنانکه با شهادت زید، جنبشهای زیدیه با پیشوای یحیی بن زید آغاز گردید و مورد تأیید همه شیعیان قرار گرفت. آنگاه سلحشوران علوی از هر طرف به حرکت و جنبش درآمدند، درصدد انتقام از ستمگران اموی درآمدند.

آنها که خیال می کردند با شهادت زید، حرکت او از تحرک و پویایی خواهد ایستاد، یکمرتبه دیدند شهادت او سرآغاز حرکتهایی شد که سرانجام خرمن هستی آنها را سوزاند و بر خاکستر نشانند و بدین گونه جنبش زیدیه آغاز گردید. با الهام از شهادت زید و عقیده آنها در مورد شرائط رهبری براین اساس قرار گرفته که:

الف- امامت منحصر است به فرزندان حضرت علی از نسل حضرت فاطمه.

ب- امام باید دلیر باشد، شمشیر بکشد، و در برابر زمامداران خود سر و ستمگر پرچم مبارزه و نبرد را در دست بگیرد.

پ- امام باید عالم، زاهد، فقیه، داعی به قرآن و سنت، امرکننده به معروف، نهی کننده از منکر، بازگرداننده اموال مستضعفان به آنها، و مردی آرامته و برگزیده از آل محمد (ص) باشد.

۱- الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۵۲

۲- تاریخ یعقوبی ج ۲ برگ ۳۹۱

تلاش های یحیی بن زید در ادامه نهضت پدرش

همان طور که در فصول قبل ذکر شده حرکت زیدبن علی سرآغاز جنبشهای زیدیه بود که در طول دو قرن یعنی قرون دوم و سوم و حتی بعد از آن، درکشور پهناور اسلامی، گسترش یافت.

هدف این جنبشها در حقیقت پایان دادن به سلطه حکومت ظالم اموی و برقراری نظام عدل اسلامی بوده است. با اینکه این جنبشها در ابتدا با قیام زید برضد هشام بن عبدالملک آغاز شد، اما ادامه آن گریبانگیر حکومت عباسی نیز شد چرا که علیرغم شهادت زیدبن علی، نه تنها جنبش به سستی نگرایید و زید دچار رکود نشد بلکه فرزند بزرگوارش یحیی که همواره ملازم پدرش بود و در تمام دوران قیام پدرش دوشا دوش او بود، حرکت او را ادامه داد!

یحیی تا آخرین لحظه زندگی زید همراه او می جنگید و هنگامی که فرق مبارک زید شکافته شد، سر مبارکش را به زانو گرفت و عاقبت در آغوش او جان به جان آفرین تسلیم کرد! یحیی از شهادت پدر بسیار متأثر شد و همواره او را یاد می کرد و می گفت: خداوند پدرم زید را بیامزد که بنده عبادتگری بود! شبها را به عبادت و روزها را به روزه داری سپری می کرد و به هنگام نبرد آن چنان که شایسته جهاد در راه خدا بود در راه خدا پیکار کرد! یحیی در سوگ پدرش زید اشعاری سروده که ترجمه اش چنین است:

" ای دوستان پراچ من. پیام مرا در مدینه به بنی هاشم برسانید، که آنها صاحبان عقل، ارباب خرد و تجربه اندوز روزگارند." " به آنها بگویید که: تا به کی آل مروان بهترین شما را بکشد و به شهادت برساند؟ چه روزگار شگفتی است." " تا به کی به زیر ستم خواهید بود؟. به تجربه ثابت شده که شما هرگز تن به ذلت نمی دادید و به زیر ظلم نمی رفتید." " برای هرکشتهای از شما گروهی انتقامگر هست، چه شده که برای

۱- طبقات ابن سعد، ج ۵ ص ۲۳۹

۲- السلسله العلویة ص ۵۸

۳- زهرة العقول ص ۲۲

زید شهید کسی در عراق به خونخواهی بر نمی خیزد<sup>۱</sup> ."

پس از شهادت زیدبن علی ، فرزندش یحیی رهبری مردم سلحشور و جنگجوی شیعه را به عهده گرفت ، و با اینکه امام جعفر صادق (ع) به او خبر داد که کشته خواهد شد و چون پدرش به دار آویخته خواهد شد<sup>۲</sup> ، ولی او شهادت را به جان خریده ، با دلی سرشار از عشق به لقاء پروردگار راه را پیش گرفته پیام خون او را به گوش شیعیان رسانید و با عزمی استوار به نبرد خونین با دشمنان اهل بیت پرداخت .

هنگامی که به یحیی پیشنهاد ازدواج می شد ، می فرمود : من چگونه درصدد ازدواج برآیم در صورتیکه جنازه پدرم در کناسه هنوز هم بر سر دار است و من هنوز انتقام خون او را از دشمن خون آشام نگرفته ام .

آغاز نهضت یحیی سه سال بعد از شهادت پدر<sup>۳</sup> یعنی در سال ۱۲۵ هجری اتفاق افتاد .

یحیی در جنبش پرخروش خود بر یاران پدر اعتماد کرد . برخی از شیعیانی که در عهد زید از یاری او روی گردانیده بودند ، در اثر جنایاتی که بنی امیه در حق او مرتکب شدند و بخصوص حوادثی که بر پیکر بی جان او روا داشتند ، بیش از پیش خشمگین شدند و از اموی ها نفرت و کینه به دل گرفته به یاری یحیی شتافتند و او را به ادامه راه پدر تشویق کردند . از همین جا پیداست که جنبش یحیی دنباله حرکت پدرش زید بود . گفته می شود که پدرش زید به او توصیه می کرد که راه او را دنبال کند . می گویند که به هنگام احتضار جناب زید پسرش یحیی از او پرسید که آیا راه ترا دنبال کنم ؟ فرمود : آری ، به خدا سوگند که تو برحق و آنها بر باطل هستند<sup>۴</sup> .

۱- مقالات الاسلامیین اشعری ص ۶۵  
متن اشعار :

خلیلی عنی بالمدينة بلغا  
فحتی متی مروان یقتل منکم  
وحتی متی ترضون بالخسف منهم  
لکل قتیل معشر یطلبونسه

بنی هاشم اهل النهی والتجارب  
خیارکم والدهرحم العجایب  
وکنتم اباة الخسف عندالتجارب  
ولیس لزید العراقیین طالب

۲- ملل ونحل ج ۱ ص ۲۱۵

۳- دائرةالمعارف اسلام ، ماده یحیی

۴- سرالسلسله العلویه ص ۸۶

۵- غایه الاختصار ص ۸۶

یحیی تصمیم خود را گرفت و منتظر فرصتی بود که حرکت خود را آغاز کند . مدتی در کوفه اقامت کرد سپس رهسپار چنانچه سبع<sup>۱</sup> شد<sup>۲</sup> و در آنجا با عزمی استوار آماده قیام بود ولی چیزی ابراز نمی کرد تا اینکه جمعی از شیعیان به نزد او رفته از او درخواست کردند که به سوی خراسان حرکت کند ، تا جنبش را از آنجا آغاز کند . آنها به او گفتند که شیعیان خراسان پس از شنیدن خبر شهادت زید برخاسته و حرکتی را آغاز کرده اند که نوید بخش پیروزی است<sup>۳</sup> . . . این فکر در مغز او پرورش یافته ، او را برای سفر به سوی خراسان علاقمنده ساخت .

طبری می نویسد : یکی از بنی اسد به خدمت یحیی رسیده عرضه داشت " پدرت به شهادت رسیده و مردم خراسان همه شیعه هستند . مصلحت در اینست که به طرف خراسان حرکت کنی<sup>۴</sup> . " اما در مورد اینکه چرا خراسان را انتخاب کرد ، دلایل فراوانی وجود دارد : اول اینکه : شیعیان در آن منطقه فراوان بودند . دوم اینکه : از مرکز خلافت اموی به دور بود : سوم اینکه : در میان قبایل مختلف آنجا اختلافهایی چون درگیری قیس و ربیعیه ، وجود داشت که وضع آنجا را مشوش کرده زمینه را برای آغاز حرکت مهیا کرده بود<sup>۵</sup> .

در حال به دلایل یاد شده و یا شاید به دلایل دیگر ، یحیی خراسان را برگزید و به سوی خراسان بگریخت . یوسف ثقفی که از نقل وانتقال او آگاه بود جاسوسهایی را براو گمارد ، زیرا وی بعد از شهادت زید بیش از همه از یحیی نگران بود و می ترسید که یحیی به خونخواهی زید برخیزد و راه او را دنبال کند . یحیی در مسیر خود ، از چنانچه (کوفه) گرفته تا خراسان به هر شهر و آبادی می رسید با شیعیان آنجا تماس می گرفت و یاری آنها را به خود جلب می کرد . در طول راه یحیی وارد مداین شد و در منزل یکی از شیعیان مداین اقامت کرد . یوسف ثقفی از مسیر او با خبر شده گروهی را فرستاد که او را در مداین دستگیر کنند ولی یحیی زود از آنجا بیرون رفت و به سوی ری گریخت<sup>۶</sup> و آنگاه از ری به طرف سرخس رفته ، و در منزل زیدبن عمرتمیمی اقامت گزید<sup>۷</sup> . در مدت اقامتش در سرخس شیعیان به خدمت

۱- البلدان ص ۸۹ ، چنانچه سبع ، نام محله ای است در کوفه ، مردم کوفه "گورستان" را "چنانچه" گویند و همچنین محله را " مترجمان"

۱- مقاتل الطالبیین ص ۱۵۳

۲- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۹۱

۳- تاریخ طبری ج ۷ ص ۸۹

۴- تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ص ۳۹۲

۵- مقاتل الطالبیین ص ۱۵۳

۶- سرالسلسله العلویه ص ۶۰

او شرفیاب شده از او درخواست می‌کردند که قیام کند و رهبری آنها را به عهده بگیرد تا با رژیم منحوس اموی بجنگند<sup>۱</sup>، ولی میزبانش او را از این کار منع می‌کرد. با این وجود جمع کثیری از شیعیان دور او اجتماع کردند و از او خواستند که رسماً در برابر رژیم اموی قیام کند. سرانجام در سال ۱۲۵ هجری دعوت پدرش را بطور علنی تجدید کرد<sup>۲</sup>.

هنگامی که هشام از خروج یحیی و فداکاری شیعیان و بروز هرج و مرج در خراسان و ناتوانی استاندار خراسان از رودررویی با یحیی آگاه شد به یوسف ثقفی دستور داد که جعفر بن حنظله را از استانداری خراسان عزل کند<sup>۳</sup> و فرد دیگری را که کاردان و کارکن باشد و از وضع سیاسی و اجتماعی و جغرافیایی خراسان آگاه باشد به استانداری خراسان منصوب کند<sup>۴</sup>. یوسف ثقفی به فرمان هشام جعفر را عزل کرد ولی در مورد اینکه چه کسی را به جای او برگزیند در تردید بود که آیا از قبیله قیس انتخاب کند و یا قبیله ربیعیه چرا که هر دو از قبایل عربی ساکن خراسان بودند، و سرانجام نصر بن سیار را برگزید<sup>۵</sup>.

نصر بن سیار از آغاز تصدی این مقام مراتب فداکاری و جانبازی خود را به رژیم خون آشام اموی ابراز کرد و با تلاشی طاقت فرسا به جستجوی یحیی پرداخت، ولی پیش از آنکه سپاه او جایگاه یحیی را پیدا کنند، یحیی از خراسان بیرون رفت و به بلخ گریخت<sup>۶</sup> و در همانحال اشعار ذکر شده را زمزمه می‌کرد<sup>۷</sup>.

در آن ایام فرماندار بلخ حریش بن ابی حریش بود<sup>۸</sup>.

هنگامی که نصر بن سیار از مخفی شدن یحیی در بلخ آگاه شد عقیل بن معقل را به جستجوی یحیی، پیش حریش فرستاد<sup>۹</sup>!

حریش از حال و اخبار یحیی اظهار بی‌اطلاعی کرد و چون عقیل براو سخت گرفت، حریش گفت: به خدا سوگند اگر او زیر پای من بود، من هرگز پایم را از زمین بلند نمی‌کردم تا شما از جایگاه او با خبر شوید، هرچه می‌خواهید در حق من انجام دهید! عقیل از این سخن برافروخت و او را ۶۰۰ تازیانه بزد ولی حریش اعتراف نکرد و همچنین اظهار بی‌اطلاعی می‌کرد<sup>۱</sup>. عقیل او را تهدید به قتل کرد و او همچنان مقاومت می‌کرد. سرانجام پسرش قریش که بر سلامتی پدر نگران بود بانگ برآورد: پدرم را نکشید من شما را به مخفیگاه یحیی راهنمایی می‌کنم<sup>۲</sup>.

قریش آنها را به جایگاه یحیی برد و آنها یحیی را دستگیر کرده به زنجیر بستند و در محلی به نام قهندز<sup>۳</sup> زندانی کردند<sup>۴</sup>.

هنگامی که عبدالله بن معاویه از واقعه با خبر شد قصیده‌ای را در حق یحیی سرود که ترجمه‌اش چنین است:

"آیا خدای نمی‌بیند که این قوم ستمکار چه می‌کنند، آیا او نمی‌بیند که چگونه یحیی را به غل و زنجیر کشیده اند."

"آیا نمی‌بینید قبیله لیث را که چگونه با این جنایتها پایه‌های لرزان حکومتش را استوار می‌سازد؟" "لیث با این جنایتهای خویش، زشتیهای خود را برای همگان روشن کرده و خود را مسخره قبایل ساخته است\*" "سگهایی هستند که صدا می‌کنند، خداوند صدایشان را مبارک نکند. شکارهایی که این سگها به دست آورند حلال نیست<sup>۵</sup>."

- ۱- مقاتل الطالبین ص ۱۵۴
  - ۲- البدایه والنهایه ج ۱۰ ص ۵
  - ۳- اخبار العباس برگ ۱۱۶
  - ۴- از شهرهای قدیمی خراسان بود (بلد الخلفه الشرقیه ص ۴۷)
  - ۵- سرالسلسله العلویه ص ۶۰
- \* متن اشعار:

عشیه یحیی موثقاً بالسلاسل	الیس بعین الله ما یفعلونه
لها الویل فی سلطانها المزایل	السم تر لیثاً ما الذی حتمت به
اخیراً "وصارت ضحکة للقبائل	لقد کشف للناس لیثاً عن استنها
وجائب بصید لایحل لاکل	کلاب عوت لاقدم الله امرها

ع- همان مدرک

- ۱- مقاتل الطالبین ص ۱۵۴
- ۲- ملل ونحل ج ۲ ص ۲۱۰
- ۳- العبر ابن خلدون ج ۳ ص ۱۲۲
- ۴- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۱۰
- ۵- الأعلاق النفیسه ص ۲۰۲
- ۶- المعارف ص ۴۰۹
- ۷- بلخ در آن روزها از مهمترین شهرهای خراسان بود. (معجم البلدان ج ۱ ص ۷۱۳)
- ۸- ترجمه اشعار در صفحه آمده است.
- ۹- سرالسلسله العلویه ص ۶۰، و اسم پدرش عمر (البدایه والنهایه ج ۱ ص ۵۰) و یا عبدالرحمن (مقاتل الطالبین ص ۱۵۴) بود.
- ۱۰- انساب الاشراف ج ۳ برگ ۱۷

هنگامی که هشام از دنیا رفت، ولید بن یزید بر سریر خلافت نشست و به نصر بن سیار نوشت که یحیی را آزاد کند تا مبادا فتنه‌ای برپا شود<sup>۱</sup>. همینکه فرمان خلیفه به نصر رسید، نصر هزار درهم به او هدیه داد و او را آزاد کرد. پر واضح است که هدف بنی‌امیه این بود که شیعیان را تا حدی خشنود سازد تا شاید علیه آنها دست به شورش نزنند. ولی این کار سودی نبخشید زیرا یحیی نه تنها دست از تبلیغ و تحریک برنداشت، بلکه درصدد گردآوری نیرو و تنظیم برنامه برآمد.

اصفهانی می‌گوید: هنگامی که یحیی را آزاد کردند و زنجیر از دست و پایش باز کردند، شیعیان آن سامان به آهنگری که زنجیر را گشوده بود مراجعه کردند و خواستار فروش آن زنجیر شدند. آهنگر چون علاقه مردم را دید قیمت را بالا برد تا به بیست هزار درهم رسید<sup>۲</sup>. شیعیان آن زنجیر را خریده حلقه‌ها را شکافتند و برای تیمن و تبرک، از آن انگشتری ساخته در دست کردند. از اینجا می‌توان به میزان محبوبیت یحیی در میان شیعیان خراسان پی برد.

از طرفی با اینکه نصر او را به سرزمینی دوردست بیهق فرستاده بود تا از مردم به دور باشد ولی شیعیان از هر نقطه‌ای به دور او گرد آمدند و او را به ادامه نبرد تشویق کردند. برخی از آنها می‌گفتند: تاکی تن به ذلت و خواری خواهید داد<sup>۳</sup>؟ که البته این تعبیرها برای تحریک و تشویق بود وگرنه کاملاً او را تأیید میکردند. یحیی نیز به مانند همه علویان از حمایت شیعیان برخوردار بود و چه بسا اگر حمایت آنان نبود، احتمال داشت جنبشی هم صورت نگیرد.

به‌رحال یحیی به تنظیم امور و تربیت صفوف پرداخت و در حدود ۱۲۰ نفر سلحشور سوار گرد آورد و با این تعداد حرکت خود را از بیهق به طرف نیشاپور آغاز کرد. فرماندار نیشاپور در آن روز عمرو بن رزاره قسری<sup>۴</sup> بود که خروج یحیی را به استاندار خراسان گزارش داد. استاندار خراسان به فرماندار نیشاپور (عمرو) و فرماندار سرخس عبدالله بن قیس بکری و فرماندار طوس حسن بن زید دستور داد که با کمک یکدیگر به مقابله با یحیی بپردازند. سه فرماندار، جمعاً در حدود ده هزار سرباز گرد آوردند و

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۹۷

۲- مقاتل الطالبین ص ۱۵۶

۳- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۹۸

۴- اخبار العباس، برگ ۱۱۱۷ (نسخه خطی)

با سپاه یحیی به مقابله پرداختند<sup>۱</sup>. سپاه یحیی با سپاه اموی به نبردی سخت پرداخت که در این نبرد فرماندار نیشاپور به هلاکت رسید و سپاهش پراکنده گشت زیرا اعتماد به نفس خود را از دست داده و دچار اختلاف و تردید شده بودند<sup>۲</sup>.

یحیی با سپاه خود از نیشاپور به سوی بلخ با سرعتی تمام به راه افتاد<sup>۳</sup> و در مسیر خود به هرات رسید. فرماندار هرات مفلح بن زیاد مزاحم او نشد و یحیی نیز راه خود را ادامه داد و از جوزجان<sup>۴</sup> گذشت<sup>۵</sup> و در حدود پانصد نفر از شیعیان جنگجو از طالقان<sup>۶</sup> و جوزجان به او پیوستند<sup>۷</sup>.

هنگامی که نصر از شکست سپاه و پیشروی یحیی آگاه شد، سپاه دیگری به فرماندهی مسلم بن احوز برای نبرد با یحیی گسیل داشت<sup>۸</sup>. نبرد سختی بین سپاه اموی و سپاه یحیی در گرفت که سه روز ادامه داشت. به دنبال آن یحیی با گروهی از یاران بگریخت و در محلی به نام ارغوی از توابع جوزجان، منزل کرد. سپاه اموی آن منطقه را محاصره کرد و جنگ سختی در میان آنها در گرفت که یحیی و یارانش با رشادت و شهامت خاصی با دشمن خون‌آشام جنگیدند<sup>۹</sup>. یاران یحیی اگرچه در محاصره نظامی و اقتصادی بودند ولی هرگز تسلیم نشدند و مرگ با عزت را بر تسلیم ترجیح دادند، سرانجام تیری به پیشانی یحیی اصابت کرد و با همان تیر به شهادت رسید.

شهادت یحیی در سال ۱۲۵ هجری اتفاق افتاد<sup>۱۰</sup>. در مورد قاتل او اختلاف هست، برخی معتقدند که قاتل سوره بن محمد بن عزیز گندی رئیس پلیس نصر بن سیار بوده<sup>۱۱</sup> و برخی گفته‌اند که به دست عیسی غلام عنزه به شهادت رسید، و بعداً<sup>۱۲</sup> سوره سر مبارکش را از تن

۱- الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۵۶

۲- البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۵۲

۳- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۹۸

۴- مقاتل الطالبین ص ۱۵۷

۵- جوزجان شهر بزرگی بود در خراسان بین مرو و بلخ (گرگان امروزی)

۶- معجم البلدان ج ۲ ص ۱۴۹

۷- طالقان، شهرکیست از ری به دیلمان نزدیک. حدود العالم ابن حوقل. "مترجمان"

۸- السلسله العلویه ص ۶۱

۹- طبقات ابن سعد ج ۵ ص ۲۳۹

۱۰- السلسله العلویه ص ۶۱

۱۱- الحدائق الوردیه، ج ۱ برگ ۱۵۷

۱۲- المصبر ص ۴۸۴

جدا کرده و عنزه جامه و ابزار جنگی‌اش را به غارت برده است . سپس ولید سر مبارک یحیی را از خراسان به مدینه فرستاد و در آنجا به پیش مادرش ریخته برده به دامنش انداختند . هنگامی که مادر سر بریده فرزندش را دید چنین فرمود :

شرد تمود عنی طویلا ، " واهد یتموه الی قتیلا " ، صلوات‌الله علیه بکره و اصیلا " ۲  
" نور دیده‌ام را مدتی بس طولانی از من در ربودید و سر بریده‌اش را به من بازگردانیدند ، خداوند درود بی‌پایانش را هر صبح و شام بر او نازل فرماید . "

سن شریف یحیی به هنگام شهادت ۲۸ سال بود . ۳ پس از شهادت یحیی ، جنازه‌اش به دستور فرمانده سپاه ، (مسلم بن احوز) در دروازه جوزجان به دار آویخته شد . جنازه یحیی همینطور بر سر دار بود تا ابو مسلم خراسانی قیام کرد ۴ و جنازه را پائین آورد و با احترامی هرچه تمامتر مراسم کفن و دفن را به جای آورد ۵ آنگاه مسلم بن اجوزو همه افرادی که به نحوی در شهادت یحیی دست داشتند ، به انتقام خون یحیی به هلاکت رسانید . ۶  
از روزی که یحیی به شهادت رسید شیعیان خراسان لباس سیاه پوشیدند و تظاهرات ابو مسلم و گرفتن خون یحیی جامه‌های سیاه خود را در نیاروردند ۷ و این موضوع میزان علاقه و پیوند روحی مردم خراسان را با اهل بیت پیامبر روشن می‌سازد .

مسعودی می‌نویسد : بعد از شهادت یحیی ، مردم خراسان هفت روز بر او گریستند و در این مدت صدای شیون و ناله قطع نمی‌شد و از آن موقع هر نوزادی متولد می‌شد اسم او را زید و یا یحیی می‌نهادند تا بدین وسیله یاد مبارزات کفر ستیز زید و یحیی در خاطرها زنده بماند . ۸

از سخنان جاوید یحیی است : " ای بندگان خدا . مرگ ، درست در لحظه فرارسیدن اجل به سراغ شما خواهد آمد ، نه با فرار می‌توانید آنرا به تأخیر اندازید و نه با اقدام به جهاد در آن تعجیل می‌شود ، به سوی دشمن خون آشام حمله کنید و به

پیشینیان خود در بهشت بپیوندید . هرگز به دشمن پشت نکنید که شرفی برتر از شهادت وجود ندارد . شریفترین مرگها ، کشته شدن در راه خداست . دیدار من و شما در بهشت . دل‌هایتان برای دیدار خدا گشاه‌تر باد !

شهرستانی می‌نویسد که یحیی رهبری جهاد با رژیم اموی را به محمد و ابراهیم ( از امامان زیدی ) تفویض کرد که بعد از او راهش را دنبال کنند . زندگی یحیی که سراسر نبرد با دشمن و پیکار در راه عقیده بود ، این چنین به پایان رسید و چون پدرش زید ، شهادت او نیز تأثیر شگرفی در روشن سازی اذهان مردم و راهنمایی آنها به سوی زندگی شرافتمندانه گذاشت .

با شهادت یحیی سیمای خون آشام رژیم اموی بیش از پیش برای شیعیان خراسان شناخته شد و هر روز بر تعداد داعیان اهل بیت افزوده می‌شد و به موازات آن خشم مردم بر رژیم خونخوار اموی افزایش می‌یافت و این بزرگترین عاملی بود که راه را بر دعوتگران بنی عباس هموار می‌کرد . زیرا مردم این منطقه دور از مرکز خلافت (دمشق) و آشنا به جنایات آنان و همه از شیعیان اهل بیت عصمت و طهارت بودند .

بامطالعہ دقیق انقلاب خونین زید و یحیی می‌توان به دو نکته مهم پی برد :  
الف - اساس دعوت زید و یحیی در حرکت خونین خود - برای انتقال قدرت نظامی از بنی امیه به بنی هاشم - بردعوت فرد شایسته از آل محمد (الرضامن آل محمد) استوار بود زیرا معتقد بودند که بنی امیه بوسیله معاویه در روز صفین حق علی و فرزندان او را غصب کرده‌اند . خود زمامداران اموی نیز از غاصب بودن خویش آگاه بودند . به همین جهت هر زمامدار اموی که بر سریر خلافت می‌نشست نخستین کاری که انجام می‌داد ، ایجاد محدودیت‌های تازه بر اهل بیت پیامبر بود تا کسی از آنها درصدد خروج و به دست گرفتن قدرت بر نیاید ، و آنها بتوانند خلافت را در فرزندان خود بطور وراثت و به سیگ سلطنت موروثی ساسانی ادامه دهند .

ب - زید و یحیی می‌خواستند که اجتماع فاسد موجود درهم شکسته ، اجتماع صالح و شایسته‌ای به وجود آورند که اهل آن اجتماع به قرآن و سنت پیامبر (ص) پای بند باشند ، به تعالیم اسلام عمل کنند و دو اصل مهم امر به معروف و نهی از منکر را لحظه‌ای فراموش نکنند .

۱- الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۵۷

۲- الملل و النحل ج ۱ ص ۲۱۰

۱- مقاتل الطالبین ص ۱۵۸

۲- السلسله العلویه ص ۶۰

۳- الحدائق الوردیه ج ۱ ص ۱۵۷

۴- الا علاق النفیسه ص ۱۰۲

۵- زیارتگاه یحیی در جوزجان در منطقه‌ای به نام " انبرو " معروف است . (الحدائق الوردیه

ج ۱ ص ۱۵۷)

۶- مروج الذهب ج ۳ ص ۲۲۵

۷- المصبر ص ۴۸۴

۸- مروج الذهب ج ۳ ص ۲۲۵

حرکت زید و یحیی، حرکتی براساس تقوی و فضیلت بود. همه افراد سپاه آنها از دانشمندان، قاریان قرآن، زاهدان زمان، و فقیهان دوران بودند. جنبش زیدیه در زمانی آغاز شد که زمامداران اموی به تعالیم اسلام کم رغبت و در عیاشی‌ها و هوسرانی‌ها گوی سبقت را از همگان ربوده بودند. پیامد این عملکردها، نهایتاً منجر به انقراض دولت اموی جایگزینی دولت عباسی به جای آنها بود.

با جنبش زیدی‌ها و نبرد سلحشوران علوی، رژیم خونخوار اموی به زباله‌دان تاریخ ریخته شد و دولت عباسی به نام هواداری و خونخواهی اهل بیت پیامبر (ص) به جای آنها نشست. رژیم بنی‌عباس در آغاز کار برای استوار ساختن پایه‌های خلافت خویش تظاهر به دوستی آل محمد (ص) کرده، ظاهراً "دستورات قرآن و سنت پیامبر را به کار بسته، فقیهان و محدثان را به خود جلب می‌کردند. ولی طولی نکشید که سیمای خون آشام آنها نیز از پشت پرده حيله و تزوير ظاهر گردید.

### علویان و عباسیان

بطوری که در فصلهای پیشین بازگو شد، رژیم اموی به اختناق و سخت‌گیری بر علیه علویان معروف شده است. این اختناق و خفقان در اواخر حکومت این رژیم، شدت یافت تا آنجا که امویان زیدبن علی را در کناسه (کوفه ۱۲۲ هـ) بدار آویختند و پسرش یحیی بن زید را در جوزجان کشتند (۱۲۶ هـ). از این جهت بنی‌هاشم همیشه در تلاش بودند تا که خود را از ظلم و ستم امویان برهانند. همچنانکه عده بسیاری از مسلمانان مهاجر و انصار بجهت ظلم و اجحاف و ستمگری بنی‌امیه، از آنان متنفر شده و به بنی‌هاشم می‌پیوستند. در آن زمان مردم میان علویان و عباسیان چندان فرقی قایل نبودند و فرزندان علی و عباس را یکی می‌دانستند، زیرا همه آنان از اهل بیت پیامبر (ص) بودند؛ اشخاصی که مبلغ و تداوم بخش یک آرمان بودند و آن هم پایان دادن و سرنگونی رژیمی ستمگر بود. در این میان عباسیان هنوز چندان کار و یا حرکتی از خود نشان نداده بودند که از آل علی (ع) متمایز شوند ولی در هر حال همه به حسب ظاهر دنبال یک هدف بوده و در یک جهت گام برمی‌داشتند.

عباسیان (فرصت طلبانه) بنام علویان شعار می‌دادند و از روزهای نخست، از محبوبیت آنان استفاده کرده و از حمایت شیعیان آنان برخوردار بودند و علویان هم (طبق فطرت سالم خاندان خود) از این فرصت طلبی غفلت داشتند. عباسی‌ها برای به کارگیری شیعیان، از دشمن مشترک سخن می‌گفتند و اظهار می‌داشتند که هدفی جز ساقط کردن رژیم ندارند و بدین وسیله علویها را فریب می‌دادند،

۱- غایب الاختصار ص ۸۲  
۲- العصر العباسی الاول ص ۲۵



چنانکه شیعیان خراسان را نیز که مرکز دعوت علویها بود فریب دادند.<sup>۱</sup>

درحقیقت هنگامی که خبر شهادت زید به خراسان رسید شیعیان خراسان به شدت شوریدند<sup>۲</sup> و مبلغان شیعه به افشگری علیه رژیم اموی برخاستند و همه جا از رژیم بنی‌امیه و جنایاتش علیه اهل‌بیت پیامبر اکرم (ص) به گفتگو پرداختند تا پشتیبانی آنها را به خود جلب کنند. همه این رویدادها به اضافه محبت عمیق مردم خراسان به اهل‌بیت پیامبر، زمینه را برای عباسی‌ها مساعد کرد، و باعث شد که عباسی‌ها بتوانند خراسان را مرکز دعوت خود قرار دهند.

آنگاه مبلغین عباسی در اطراف و اکناف سرزمین اسلامی پراکنده شده، از مردم برای آنها بیعت می‌گرفتند. این دعوتها و بیعتها صرفاً<sup>۳</sup> به نام بنی‌عباس صورت نمی‌گرفت بلکه به عنوان اهل‌بیت پیامبر و یا به عنوان باز پس گرفتن حقوق از دست رفته آنها از رژیم بنی‌امیه بود. در این میان آنان گام فراتر نهاده به مردم چنین وانمود می‌کردند که آنها به عنوان نزدیکترین مردم به فرزندان ابیطالب و از طرف اولادعلی (ع) از آنها بیعت می‌گیرند<sup>۴</sup> و هرگز کلمه‌ای که از آن بوی دعوت به خویشتن و هوای تکیه دادن برجای اولاد علی باشد به زبان نمی‌آوردند.<sup>۵</sup>

حقیقت اینست که آنها نیز به همین دلیل خراسان را به عنوان مرکز دعوت خود برگزیدند. زیرا آنها می‌دانستند که خراسان مملو از شیعیان و طرفداران اهل‌بیت است. آنان برای جلب مردم خراسان از هیچ تلاشی دریغ نکرده، کوشیدند تا در آنجا طرفدارانی راسخ پیدا کنند و در این زمینه نیز توفیق یافتند زیرا مردم خراسان به آنها دل بستند و از اعماق دل آنها را تایید کردند.

عباسیان پس از جلب شیعیان خراسان، متوجه شیعیان عراق شدند و به آنها گفتند که می‌خواهند حقوق از دست رفته آل محمد را از بنی‌امیه باز پس گرفته به آنها برگردانند و به همین سبب بود که مرکز دعوت را از خراسان به کوفه انتقال دادند. زیرا کوفه همواره مرکز حرکت علویها بود:

— امیر مؤمنان (ع) حرکت خود را علیه معاویه از کوفه آغاز کرد.

— قیام امام حسین (ع) غایب یزید. از کوفه باز. کتبات آن حضرت با مردم کوفه آغاز گردید.

— نهضت زیدبن علی و پسرش یحیی نیز از کوفه آغاز گردید.

بنابراین تمام نهضتهای سلحشوران علوی از کوفه شروع شده بود. روی این اصل بنی‌عباس تصمیم گرفتند با انتقال مرکز حکومت از خراسان به کوفه، که در واقع مرکز قدرت اهل‌بیت بود، پایه‌های حکومت خویش را تثبیت کنند. هنگامی که بنی‌عباس بر مسند خلافت مستقر شدند، تغییر موضع دادند؛ دستهایی را که بوسیله آنها به حکومت رسیده بودند بریدند، و پلهایی را که از روی آنها گذشته بودند شکستند، و در برابر علویها و شیعیان موضعی خصمانه گرفتند!، گویی هرگز آنها را نمی‌شناختند. آنگاه دعوت آنها به جای اهل‌بیت، به فرزندان عباس اختصاص یافت، و در مورد اهل‌بیت از هیچ جنایتی دریغ نکردند.<sup>۶</sup>

دراثر این روش ناجوانمردانه بنی‌عباس، علویها به شدت از آنها متفر شدند و واکنشی که در برابر آنها نشان دادند، این بود که دعوتهای خود را روی فرزندان علی (ع) متمرکز کردند و اعلام نمودند که خلافت حق آنهاست و جز آنها کسی شایسته کسب این منصب نیست. از اینجا مشکلاتی در برابر بنی‌عباس پدید آمد، شورشهایی در گوشه و کنار از طرف سلحشوران علوی برای رهایی یافتن از چنگال خون آشامان عباسی آغاز گردید و بدین سان قرن دوم هجرت (قرن هشتم میلادی) قرن مقاومت علویها در برابر عباسی‌ها بود. این مقاومت هر لحظه گسترده‌تر شده، سرتاسر جهان اسلام را فرا گرفت.<sup>۷</sup>

آغازگر این مقاومتها، نهضت محمد نفس زکیه در حجاز بود.

۱- الشیعه والحاکمون ص ۱۳۰

۲- غایب الاختصار ص ۸۲

۳- الفکر الشیعی ص ۱۷

۱- تاریخ عرب، نیلکسن، ص ۲۵۴

۲- تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۳۹۱

۳- الشیعه والحاکمون ص ۱۳۰

۴- العصر العباسی الاول ص ۲۵